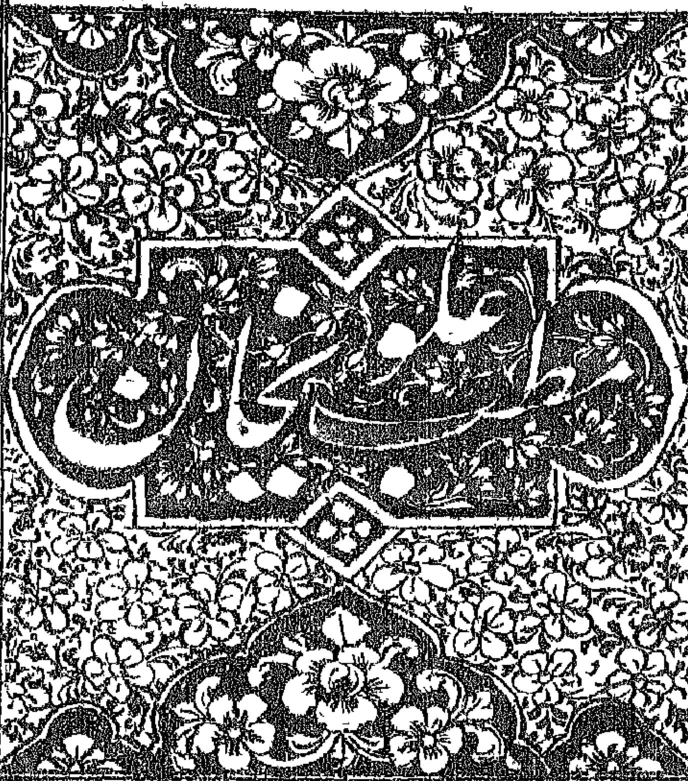
بعون صناع کن فکان وخلاق زمین و آسمان



در مطبع نامی منشی نولکشور بطبع مزین مقبول جهان گردید

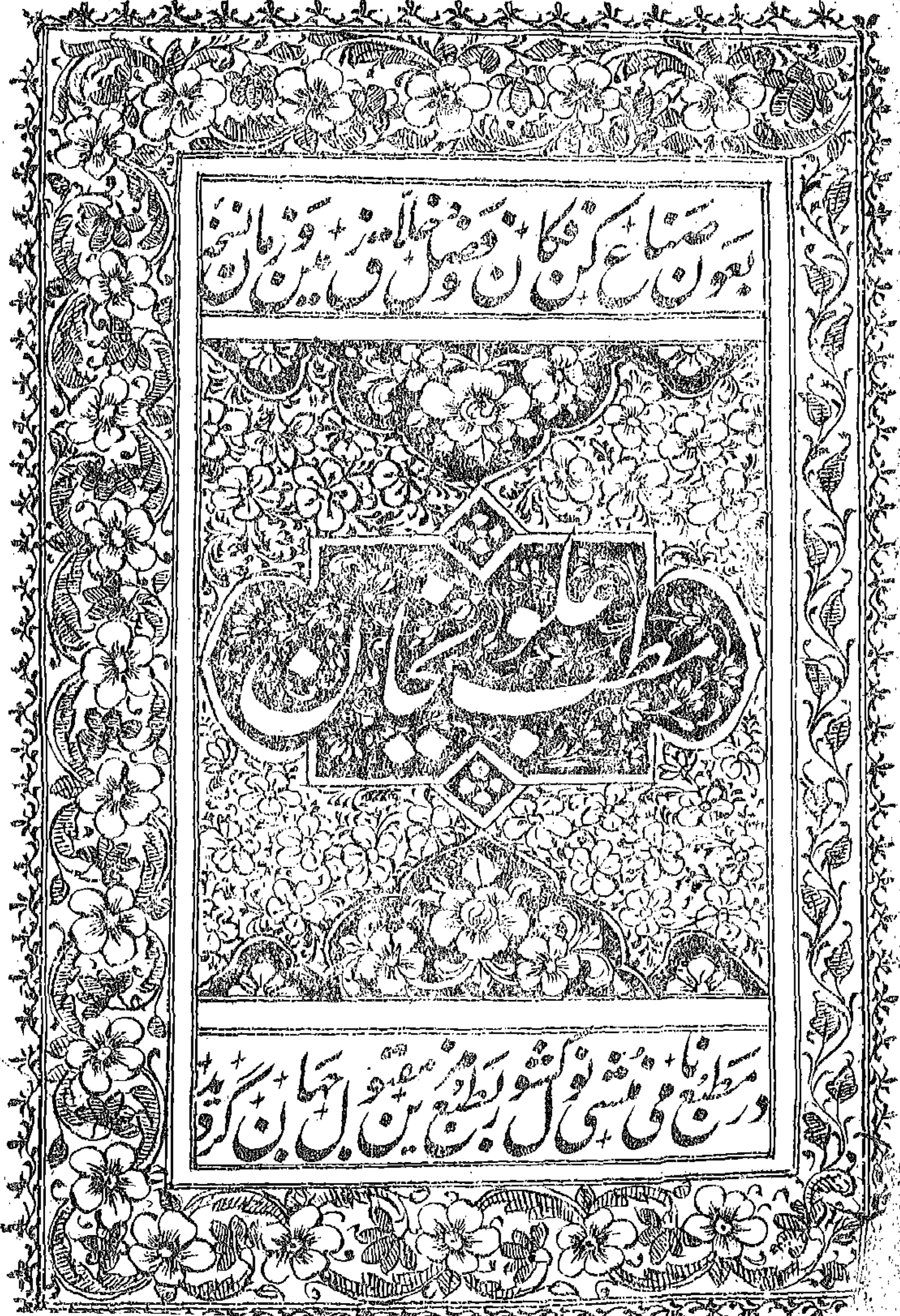
اطلاع

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب موجود ہیں شائقین کو فہرست مطول سے جو علیحدہ موجود ہے اور درخواست کرنے سے مل سکتی ہے معلوم ہو سکتا ہے کہ قیمت اس سال میں نہایت ارزان مقرر ہوئی ہے ہم صرف کتب مثنویات قصص نظم و نثر فارسی و کلیات و دواوین فارسی و کتب دیگر اردو و دو فارسی یہاں درج کرتے ہیں شائقین ملاحظہ فرمائیں

مثنویات قصص نظم و نثر فارسی

مثنوی مخزن اسرار تصنیف مولانا نظامی
مثنوی تحفۃ العراقین محشی تصنیف حکیم خاقانی
مثنوی تحفۃ الاحرار تصنیف ملا جامی رحمۃ اللہ
ایضاً بشرح بالا
مثنوی یوسف زلیخا جامی محشی نہیں جیسی مرتب چھاپی گئی
ایضاً مثنوی یوسف زلیخا جامی مع شرح متن و حاشیہ میں محشی ہے
یوسف زلیخا ناظم ہروی جو بجواب یوسف زلیخا جامی لکھی ہے
زلیخا فردوسی کلاں تصنیف فردوسی طوسی
یوسف زلیخا فردوسی منظوم جو مکرر طبع ہوئی
نگار دانش عیار دانش کا انتخاب
انوار سہیلی محشی تصنیف ملا حسین واعظ مشہور کتاب ہے
معدن الجواہر تصنیف ملا طرزی ہے کتاب اندرز و تہذیب الاخلاق با ایراد حکایات تمثیل نادر الوجود ہے
ظفر نامہ مولانا ہاتفی تیمور کے فتوحات کا حال بطور سکندر نامہ ہے
مفرح القلوب ہوشنگ نامہ کیتک مملک کا قصہ ہے
مثنوی سلیمانان بہ تتبع بوستان سعدی تصنیف منشی مہر گویال تفتہ
گلدستہ فارسی تصنیف فیاضی مثنویات یہاں ہیں یہ زلیخا ملا جامی
لیلیٰ مجنون ملا ہاتفی مشہور تصنیف ہے

اور بلاغت میں بے مثل ہے
لیلیٰ مجنون خسرو امیر خسرو کی تصنیف سے ایک کتاب ہے
مثنوی ہشت بہشت امیر خسرو نادر مثنوی از تصنیفات حضرت امیر خسرو مشہور و مقبول ہے
لیلیٰ مجنون نظامی تصنیف مولانا نظامی گنجوی
خسرو شیریں نظامی گنجوی مشہور کتاب ہے
ہفت پیکر نظامی تصنیف نظامی گنجوی قدس سرہ
سکندر نامہ بری تصنیف نظامی گنجوی قدس سرہ
ایضاً کاغذ گندہ سفید و گلابی
سکندر نامہ بحری تصنیف مولانا نظامی گنجوی رحمہ اللہ
شرح سکندر نامہ تصنیف محمد نصیر الدین شاہ و امیر سلطان سفیانی
شرح سکندر نامہ معروف بہ شرح محمد گلوی یہ شرح دیار پنجاب وغیرہ میں نہایت مشتہر ہے حسب فرمایش بیان چراغ دین تاجر کتب یہ بار اول اس مطبع میں طبع ہوئی
شرح سکندر نامہ کلاں موسوم بہ تفہیم الشرح و مشہور بہ شرح علیائی کلکتہ مؤلفہ جناب مولوی بدر علی صاحب عظیم آبادی و مولوی سید حسین علی صاحب جونپوری جو بحکم صاحبان کونسل کلکتہ میں بطور حرکشیدہ مرتب ہوئی تھی بہ اتفاق تصنیف شرح جلی
مثنوی نیرنگ عشق تصنیف محمد اکرم غنیمت کنجاہی


بعون صانع کن فکان و فضل خلاق زمین و زمان این نسخه
در مطبع نامی منشی نولکشور

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر ادویه قوانین علاج جمیع امراض بدن صداع یعنی درد سر است اگر سبب و منشأ آن
خون بود علامتش سرخی رو و چشم گرمی سر و [illegible] علاج استفراغ [illegible]
سر [illegible] نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود [illegible]
ساق و آشامیدن شراب آلو و تمر هندی و عناب و استعمال اغذیه [illegible] تمر هندی
صفت آن [illegible] صندل سرخ [illegible]
نماید [illegible] نافع در این [illegible] آن قند سفید ده درم [illegible] قاشق [illegible]
آب لیمو [illegible] قاشق [illegible] اگر صداع از صفرا باشد علامتش
تلخی دهن زردی قاروره [illegible] زردی روی و تنگی و خشکی بینی [illegible]
[illegible] نافع در این قسم [illegible] تمر هندی [illegible] آلو بخارا [illegible]
صبح صاف نموده [illegible] بیاشامند [illegible]
و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین [illegible] دیگر [illegible] از اول صفت تمر هندی [illegible]
آلو سیاه و آلو بخارا از هر یک ده دانه [illegible] خراسانی از هر یک
پانزده درم در آن حل کرده صاف نموده بیاشامند [illegible] دیگر [illegible]

طلا
ده درم شب در یک پیاله آبخوره تر بیاشامند صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم دران
حل کرده بیاشامند طلا مسهل هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است
صندل سرخ و صندل سفید با آب گشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند یا شوید که در وقت هیجان
و شدت الم شیر بست برگ بید برگ گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده
پاها را از زانو تا پاشنه بشویند و کیسه بمالند و باید که از بالا بزیر مالیده باشد و در هر صداع
شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز اینها بشویند عاجل النفع است همچنین در تپهای … وقتیکه
منقوع
حرارت سرسام باشد منقوع حبوب صفرا برآید و صداع صفراوی را نافع است عناب ده دانه
سپستان … از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در هشتاد درم آب
تر بیاشامند … شکر ترنجبین هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب صاف نموده بیاشامند و در نسخه دیگر ترمس اصفهانی
مطبوخ
ده دانه … داخل است مطبوخ هلیله که مسهل صفرا بود و صداع حار صفراوی را نافع است
پوست هلیله زرد ده درم و پنجاه درم آب آلو تر بیاشامند پس در هاون سنگین از دسته بمالند
تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حل کرده صاف نموده
حب
بیاشامند و اگر بعوض آلو آب تمر هندی کنند شاید حب مسهل صفرا حضرت سید سند قدس سره
در صداع صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی از هر یک یک اوقیه کوفته
بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده حب ساخته با آب گرم فرو برند جمله یک شربت است
قطور
قطور نافع برای این قسم گل بنفشه گل نیلوفر خبازی پوست خشخاش نیکوفته عنب الثعلب
اجزای مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه نیم گرم کرده بر سر بریزند و اگر حدوث صداع
از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری دهان و بینی و عدم حرارت سر و سپیدی
و غلظت بول و بطوء نبض است و از منضج مستعمل درین قسم تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود …
ماء الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس شربت لیمون از هر یک یک اوقیه یا ماء الاصول و روغن
حب الخروع با ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند آفتابی بیاشامند نسخه ماء الاصول
پوست بیخ از بانه پوست بیخ کرفس بادیان سنبل الطیب بیخ ارمنی انیسون مصطگی از هر یک بجوشانند

وصاف نموده بمقدار یک انگشت مثقال با دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند و چون ماده
نضج یابد ایارج فیقرا در ان بار الاصول با روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از خشکی ماده حب
و حب ایارج برای اخراج ماده نیز داده میشود نسخه حب ایارج مستعمل [illegible] ایارج [illegible]
تربد سفید یکدرم و نیم حنظل هشت درم سقمونیا انیسون از هریک یکی انگ کوفته بیخته بگلاب
سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب صبر صبر سقوطری چهار درم پوست هلیله کابلی
یکدرم و ثلث درم مصطکی یکدرم گلسرخ انیسون کتیرا از هریک [illegible] ثلث درم [illegible] مقدار ان [illegible]
کوفته بیخته باب حب سازند شربتی دو مثقال روغن [illegible] که طلا کردن برین صداع مفید [illegible]
چهار مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هریک سه مثقال جندبیدستر دو مثقال [illegible] اجزای
نیمکوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا بنصف رسد بعد از ان صاف نموده هشت مثقال [illegible] روغن
کنجد داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که ما [illegible]
درین صداع نافع است فرفیون [illegible] از هریک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هریک [illegible]
مثقال نیمکوفته دریک پیاله آب انگوری بجوشانند چون بنصف رسد صاف نموده [illegible]
مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب [illegible] روغن بماند [illegible] در شیشه کرده نگاه دارند صداع سوداوی
اگر صداع حادث شود علامتش گرانی سر [illegible] کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ [illegible] باریکی [illegible]
و فکرهای فاسد و تیرگی قاروره علاجش نضج ماده نمایند و گل بنفشه اصل السوس [illegible] گل سرخ از هریک
سه درم [illegible] خیسانیده صاف کرده شربت [illegible] و زبان و شربت [illegible] از هریک [illegible]
بیاشامند تا انکه ماده نضج یابد و علامت نضج ماده غلظت و رنگینی قاروره [illegible]
افتیمون [illegible] سودا کنند غذا نخود آب یا گوشت بزغاله و یا مرغ فربه حب ایارج مسهل [illegible]
درین قسم صداع نسخه آن افتیمون غاریقون [illegible] از هریک یک درم [illegible] بسفایج [illegible] درم
ایارج فیقرا [illegible] درم [illegible] دو درم و نیم [illegible] پنج درم لاجورد [illegible] دو درم کوفته
بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم [illegible] درین قسم گل بنفشه گل بابونه گل ختمی [illegible] کوفته
با آب [illegible] روغن بنفشه و بادام [illegible] روغن بابونه و روغن نرگس با هم ضم کرده بر سر مالیدن نیز مفید است
[illegible] و آفتاب [illegible] خوردن چیزهای گرم [illegible] اسباب [illegible] علامتش

تقدیم سبب با وجود سبب و گرمی سر ضماد و بعد از آن تدبیر طبیعت که سی اسهال بنفشه آن
آرد جو گشنیز تر و خیار زه کوفته بر سر ضماد کنند اطبا در این صداع از ادویه قابضه چون صندل و
برگ بید و مامیثا و عصاره حی العالم ضماد نمایند و با سرکه و مبادی آثار او اگر از صداع و شی سرد و سی ساذج باشد مثل
برودت هوا و غذا یا دوا یا بای سر و علامتش تقدیم وجود سببست و سرد سی یابس سر ضماد و نافع برای
این قسم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته بیخته با سبب تخته روغن خیری داخل کرده
بر سر ضماد نمایند اگر صداع بادهای غلیظ باشد علامتش تمدد سر است ضماد ... حضرت ... گاهی صداع
آرد جو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک یک استار کوفته گلاب ... روغن گل سرکه و
سرکه سرشته بر سر ضماد نمایند و دوم قول قدوة الاطباء والد ... در صداع حاره ساده خراسانی
... دانه در عرق بید مشک استیخ ... مثقال تنها ... صبح عرق منقوع عناب اگر ... تخم خرفه خشخاش
از هر یک یک مثقال در آن شیره کشیده با شیر سفید یک ... گرفته بران باشیده بیاشامند و
بسا باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو تخم خیار ... از هر یک مثقال و اگر عوض
کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشخاش در شدت حرارت نیز جمود بسا
باشد و مقدار شربت هر یک از این اشربه یک ... منقوع ... از این سر افیون
معمول حضرت ... در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج ... طبیعت آلو ...
آلوی بخارا عناب از هر یک ... دانه تمر هندی یک ... مویز طائفی پانزده دانه با گرم ...
فلوس خیار شنبر ترنجبین خراسانی از هر یک ... مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد یا بخارات حاره ... مثقال پوست هلیله زرد
دو مثقال آمله منقی در منقوع داخل کرده غذا شوربا با اشی سبز ... که دران کدو اسفاناخ و کاهو ...
آن باشد و اگر تب نباشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از سرد و تری ساده
مثل سرد شدن هوا و خوردن از چیزها سرد اگر از صداع شود علامتش تقدیم این اسباب و
سرد یابس سر علاجش آنچه گذشت و با ... سوداوی الاسهل ضماد و نافع از برای این قسم
بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش ... تمام کوفته آب ... خیری روغن داخل کرده
نیم گرم بر سر ضماد کنند و از بادهای غلیظ که در سر محتبس شوند اگر صداع حادث شود علامتش

تمدد بهوست و آوازها در سر و گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر علاجش
پرهیز از چیزها و نفاخ و نطول از بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و سعوطها از جند بید ستر
فرفیون که در روغن بابونه داخل کرده در بینی چکانند و شمومی سازند از زعفران و مشک و صمغ
و سنبل و عنبر و پیوسته بوی میکنند و طبیعت انرم کرده اند و علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت
معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علامات مذکوره بیرون
نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر است یا چپ یا اقسام و علامات و معالجات
بدستور صداع است سرسام لفظی پارسی که معرب کرده اند از سر و از سام که بمعنی آماس
در اینجا عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون میباشد و این را بزبان یونان
قرانیطس و فاوقات گویند علامتش تب دائمی و گرانی سر و سرخی چشم و روی و رفتن آب از
چشم و صداع و گفتن هذیان و خندیدن و درستی و سرخی زبان مائل بسیاهی و عظم نبض
علاجش فصد قیفال و مقدار قوت و احتمال خون بر داشتن و نرم داشتن طبیعت بعناب
و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب
و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم مثل عناب و بنفشه و نیلوفر
و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر و گلاب شلخه ساختن غذا آب جو و عدس و اسفاناخ
و در وقت هذیان باشوره کنند و پایها مالند و بندند و از صفرا میباشد و این را قرانیطس
خالص گویند علامتش تب تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زرد گردیدن زبان و صغر
نبض و خنک و بدخویی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی و از سودا میباشد علامتش
ترشرویی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تب ضعیفه و گریه و برودت تغیر علاجش
بطریق صداع سوداوی و از بلغم میباشد و این را لیثرغس میگویند علامتش صداع و تب نرم
و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی و کسالت تا غایتی که از چشم کشادن و دهان بهم نهادن
کاهلی و کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض است لهذا این مرض را نسیان گویند علاجش
حقنه اول و مالیدن و بستن اطراف شربتی نافع گاوزبان پنجدرم بادرنجبویه سه درم
پرسیاوشان دو درم بنفشه پنجدرم پنج سوس تراشیده یکدرم قند پنجاه درم خوردنی و دوانی

شقیقه
سرسام
واز خون
علاجش
واز صفرا
واز سودا
واز بلغم

و صباح و یکسر در آخر روز با آب گرم میدهند و بعد از چهار روز نیم ملیّ و هند لنسخهٔ آن سنا مکی
پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان
سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون ماش سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض
آب جو نخود و ماش انداخته و در انحطاط نخود و مرغ انداخته سدر آنست که بوقت برخاستن چشم
تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید که چیزها می گردد و دوران میکند علاجش اگر در معده غثیانی
بود قی کنند و هر خلط که بر آید مناسب آن نقانوفی که بود در صداع آن خلط معلوم شده در امراض
معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده در نفس دماغ بود علامتش خلط غالب علاجش هم بدستور
که در صداع گذشت سبات حوالی بود در کمیت دراز و کیفیت قوی علاجش اگر تب عارض گردد
علاج تب بود و زوال آن بزوال تب بود اگر تب نباشد از برودت و رطوبت باشد و بدستور
صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و باز کشادن و باز بستن و نعره زدن
بوهی آورده و بیدار کردن در هر دو قسم سبات سهر بیخوابی مفرط است از سردی و خشکی ساده یا با ماده
که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشته
و از رطوبت بورقیه پیدا شد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا باشد شوری ... علاجش هم مرکب
از علاج بلا هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بروغن بادام و کدو و بنفشه در
بینی و گوش مالیدن کف دست و پا و خصیتین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را مفید است
نسیان فراموشی بود از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا و غلبه صفرا بر مقدم دماغ پیدا شد
علامت و علاج بدستور سابق است و روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان ها ... از
سردی و خشکی را نافع است ایارج فیقرا استفراغ آن نافع است از برای نسیان بلغمی
ضماد و برای بلغمی خردل سوده و عسل سرشته ضماد بر سر نمایند شموم نافع از برای این قسم
نسیان اشق را حل کرده جوز بوا کوفته با آب سرشته بشکل شمامه ساخته دائم بو بنمایند ... رعونت
از نقصان یا بطلان فکر پیدا شد و معجون بلادر نافع است برای این مرض وقتیکه از ماده
سرد و تر و بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ وج ترکی شونیز از یک یک ده مثقال سداب
جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار جند بید ستر شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال

ضماد و شموم

مجموعه را کوفته بیخته با دو صد و پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گردگان و چهار مثقال
بلادر سرشته گلوله‌ها سازند هر یک یک درم و شربتی یک گلوله غذای گوشت در خوردن معجون یا ایارج
[illegible] و حرکت مریض حقنه نافعه برای
اخراج سودا کنند صفت آن شاه‌تره پنج مثقال [illegible] سه مثقال گل بنفشه
بادیان [illegible] مثقال [illegible] دو مثقال [illegible]
در یک من آب بجوشانند تا [illegible] از هر یک
دو مثقال در آن حل کرده [illegible] دو مثقال داخل کرده [illegible]
حقنه نمایند یا [illegible] سیاه [illegible] بیماری یا [illegible] تا هم [illegible] بیس
اگر سودا دموی بود علامتش سرخی رنگ مایل به سیاهی و سرخی چشم [illegible] و [illegible]
سرخی قاروره مطبوخ [illegible]
از گوشت [illegible] آن عناب [illegible] گاوزبان تخم کاسنی [illegible]
از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده [illegible] داخل کرده صاف نموده
بنوشند مطبوخ مسهل [illegible] که اثر آن از قاروره [illegible] و [illegible]
[illegible] صفت آن عناب سپستان از هر یک [illegible] شاه‌تره [illegible] از هر یک [illegible]
بلیله سیاه گاوزبان [illegible] از هر یک [illegible] درم گل سرخ چهار درم
جوشانیده صاف نموده [illegible] خیارشنبر [illegible] دو سیر قند سفید [illegible]
[illegible] حل کرده صاف نموده بنوشانند اگر ده مثقال شیرخشت [illegible]
نمانید اقوی گردد و اگر [illegible] سودای دموی باشد علامتش کثرت [illegible]
و [illegible] زردی روی و [illegible] و حرارت بدن خصوص سر و زردی قاروره
[illegible] شراب [illegible] شراب [illegible] گاوزبان [illegible]
[illegible] مسهل [illegible] گل [illegible] گاوزبان از هر یک [illegible] آلوی سیاه
پنجاه عدد [illegible] صاف نموده قند سفید [illegible] پنجاه درم
داخل کرده [illegible] کرده [illegible] بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج

مستعمل سپستان عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره شاهی از هر یک پنج درم افتیمون
مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم ترنجبین ده مثقال جوشانیده و صاف نموده شیرخشت
خراسانی ده مثقال در آن حل کرده و صاف نموده بیاشامند و [illegible] یا [illegible] روغن گاو و شیر خشت
[illegible] اگر سبب سودا [illegible] مدت [illegible] که [illegible]
[illegible] گاوزبان گل بنفشه
[illegible] گل سرخ از هر یک [illegible] پنج [illegible] اصل السوس
از هر یک [illegible] جوشانیده و [illegible] صاف [illegible]
[illegible] مستعمل [illegible] از هر یک چهل [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] از هر یک [illegible] درم گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه از هر یک [illegible] شاهی بنفشه [illegible] جوشانیده و صاف نموده ترنجبین ده مثقال [illegible]
حل کرده صاف نموده [illegible] نیم گرم بنوشند و [illegible]
[illegible] قند سفید یا شراب گاوزبان یا گلاب [illegible] تخم انگور [illegible] و اگر سبب سودا [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] و [illegible] ناقع [illegible]
[illegible] یا گلقند ده درم عرق گاوزبان عرق بادرنجبویه [illegible] که باشد [illegible] مثقال حل کرده
[illegible] نیم گرم بنوشند [illegible] مسهل مذکور [illegible] سودا [illegible]
[illegible] عرق [illegible] و [illegible] افتادن و
[illegible] سودا یا [illegible] یا [illegible] این [illegible]
[illegible] سودا [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] پوست هلیله کابلی [illegible]
از هر یک یک درم کوفته بیخته [illegible] نافع [illegible]
[illegible]
[illegible] گاو [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

بخار بدماغ متصاعد میشود وعطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس مغز فندق هندی که آنرا رتهه
گویند دارچینی اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل بسرشند تا معجون آورد و از چیزهای که با الخاصیت
مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است شحم گورخر که بسوزند و بخورند کابوس
علتی است که چون مردم بخوابند چیزی گران تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علامت مقدمه
صرع است و سکته و جنون است دوای نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون
افتیمون شحم حنظل نمک هندی پنج درم باوزانی که رای طبیب مصلحت داند جمله یک شربت است غذا
باید که لطیف باشد سکته سده است در بطون دماغ و با آن معطل میگردد حس و حرکات جمیعه سوی
تنفس بلشود و بسا باشد که تنفس نیز بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال مشتبه
میگردد و مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد زنده است
والا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن
و رگهای سر و روی است حقنه نرم و بعد از فصد قیفال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم
باشد علامتش سفیدی رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم است مغلی که در حال دوی
وی بزید صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا
نبات داخل کرده حقنه نمایند و حقنه کنند آنرا تحقنه که سنارکی و قنطوریون و قیصوم و شحم حنظل و نمک
و بوره در آن داخل نمایند صفت آن حقنه حاره که سکته بلغمی را نافع است افتیمون افریطی تخم حنظل از
هر یک یک مثقال بسفایج فستقی و پشت پوده پنه دشتی یک دسته بجوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا
گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی یک مثقال نمک
سنگ دو مثقال دم اخوین اندکی داخل نمایند اقوی میگردد و چون تا به را گرم کرده با لحاف بر سر بندی که زیرش
نهند گرم است که اثر گرمی بلکه احراق بسر برسد درین قسم نافع است فالج واسترخا در عرف اطبا بطلان
و حس و حرکت نصف بدن است سوا راس اگر تا نصف راس باشد فالج و لقوه است سبب فالج
فرو رفتن فضله رطوبی است از بطون دماغ با عصاب جانب ایمن و منع کند قوت حس و حرکت را از
نفوذ در آن یا لقوه کند اما اعصاب متاثر نشود و بسبب فساد مزاج بسر دی و تری گاه باشد که افعال
طبعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد و پیش رعشه نمود ظاهر گردد و اگر تمام بدن هوا می اسرا فروگیرد

بطلان حرکت آنرا بولیمیا گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آن را استرخا نامند
علاج از اول تا چهارم باید که بران عوض آب غذا اقتصار نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم
برای نضج ماده هر روز داده میشود و صفت آن رازیانه انیسون از هر یکی دو درم بادرنجبویه سه درم
در پانزده آثار آب بجوشانند تا نصف رسد بپالایند و ده درم گلنگبین عسلی در آن حل کرده صاف نموده
بنوشند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب
و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز بدین طریق بگذرانند و بعد از پانزدهم حقنه که در سکته ذکر شد
دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین طبیعت نمایند صبر سقوطری پنج درم
بوزیدان تربد سفید اغاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم
و نیم و درین ایام نخود آب با جوجه کبوتر و کباب بعد ازان در گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل و صعتر
و زیره و هیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج او و سبب آنکه دل و دماغ با هم
مقاومت کنند پس آن وقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند
پس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان و غذا نخود و برنج با آب لیمو و شراب
سیب بهمدرین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت
تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند گلنگبین مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد
بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گلسرخ تر را قیمه کرده و انگبین عسل مصفی آمیخته دو چهار
گل یک کوزه را با آن بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حاذق است مثل فالج
در عضوی از اعضای پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج
استرخا نصف بدن است در طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عرف
لغوی عربی و نزد یک معنی هر دو لفظ مترادف اند و استرخا را یک گشت فالج گویند و سبب استرخا بریدن
عصب یا عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و هم نخاع میباشد علاج تشنج و ورم و تمدد و تب است
علاجش فصد در ابتدا صندل و قرنفل و گشنیز تر و برگ خرفه و بید مجموعه با سفیده و گلاب طلا کنند
و بر تن از آرد جو ضماد سازی و در انتها گل ختمی سرخ و بابونه ضماد نمایند و برفصد جرات تمام نمایند تا غلبه
خون متحقق شود و سقطه و ضربه میباشد اگر حادث شود و بعد ازان وقتیکه قابل علاج نباشد زیرا که

به دیر باز شدن عصب‌ها و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده
بدان باشد تنقیه کننده داروهای محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع خود بیاید
ضماد نافع از برای فالج و استرخاء بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارمنی سه درهم برگ مورد
گل سرخ از هر یک پنج درهم صبر سقوطری دو درهم ماش بیست درهم با آب برگ مورد سرشته
ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخاء بسبب ضربه و سقطه و قتی که بسبب ضربه ضرری
پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درهم گل ارمنی صندل سفید فوفل از هر یک دو درهم مقشر
ضماد دیگر ضماد بلیغ جهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخاء باشد و قتیکه ضربه و سقطه واقع
شده باشد پوست انار و عدس مقشر گلنار پارسی کوفته بیخته با روغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند
و گاه سبب استرخاء سوء مزاج بارد و رطب ساده باشد علامتش آنکه تدبیر حار و مسخن کرده و دیگر علامات
نباشد علاجش تبدیل مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعض اعضا را تبدیل
بسوی خود کند و بسیار در قولنج واقع شود علاج مناسب آنکه مالیدن روغنها کنند
که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کنند که ماده را از دفع کند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل
و روغن خطمی برابر با هم جمع کرده بمالند بهتر باشد تشنج انقباض عضوی ست و بهم کشیده شدن
آن چنانچه در انبساط و گشادن عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آن که دفعتاً
حادث شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم و ... فرفیون مالیدن بآن بعد از تنقیه بلغم
بیشتر نافع است از برای این قسم تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی
صفت آن جندبیدستر فرفیون سوده موم زرد روغن سوسن گداخته همه را در هم کرده
ضماد نمایند و باید که صاحب تشنج و نفخی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل
دهند و بعد از سه روز نخود آب با یکامه و خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک
و گنجشک ... و مانند اینها ما ء اللحم ساخته دهند اگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش
تقدم اسباب یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است و این تشنج در کودکان
و جوانان نادرست و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید است ضماد نافع برای تشنج
اسباب ... ورم عصب چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلیین طبیعت نشسته

صفت آن صندل و فوفل به گلاب سوده بر موضع ورم ضماد نمایند علاوس نافع از برای القوه و تمدد و تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزهای موذی پرهیز نمایند مثل گزیدن کژدم و مار عصب یا سیدن جراحتی یا خلطی حاد و بعصب از ین قبیل ست تشنج کسبب خلط زنجاری ثی کند و تشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند تمدد و گاه از تشنج عصب بود از هر دو جانب و گاه از را بعضی اطلاق میکنند بر تشنج که ابتدا از عضلات حنجره گردن کنند و بجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب و بعضی گاه از را به مطلق تمدد اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب بدو می تشنج بود از داخل یا خارج که در یک جانب باشد یا هر دو علامات و علاج آن مثل تشنج ست رعشه مرضی ست که حرکات ارادی با ثبات آزادی مختلط باشد و صعب آنکه در جانب چپ بود علاجی نافع از برای رعشه که از سوی مزاج بارد ... نافع یا ... صفت آن انیسون بادیان از هر یک سه درم جوشانیده گلنگبین عسلی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند غذا نخود آب یا شیرهٔ حب القرطم و گوشت تیهو یا کبوتر یا گوشت آهو که در عسلی یا ارجینی و قاقله و زعفران باشد و اگر بادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاج تریاق شراب ست یا کلی طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن ... سرکه انگوری درهم مخلوط کرده بر دست بمالند لقوه این مرضی ست که روی از یک جانب فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و سبب این میباید که تشنج آنجانب باشد که بدو میل کرده یا استرخای آن جانبی که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک جائز نیست در ... و ... مطلقاً جائز نیست و درین ایام نخود آب و شیرهٔ حب القرطم و ماء العسل خوراک نمایند و بعد هفتم در مادهٔ اول نضج داده کنند ماء الاصول پس تنقیه کنند بعده دواء المسک حلوا دهند و غرغره و مصنوعات را تاثیری ظاهر ست بعد از تنقیه ضمادی نافع از برای لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت دو ... حل کرده بر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صعتر و زوفای خشک بود بیدمشکی بسرکه انگوری بجوشانیده بپالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند و منفعل آنرا بو بویند طلای نافع خردل سوده بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند که فلان

عضو مذکور پر و اگر اختلاج از ریح غلیظ بود و متولد از بلغم باشد کماد نمایند آن عضو را بسبوس گندم
و نمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن عضو را بخرقه خشن مالیده باشند که سرخ
شده باشد والا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود تنقیه بلغم نمایند با ایارج منقوی [illegible]
و از چیزهای غلیظ و خضرات پرهیز نمایند و اگر اختلاج کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود بهم افزوده
و صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و نزله فرود آمدن فضول خلطی از دماغ بجانب بینی
آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرود رود نزله خوانند و بعضی اطبا میان فرق نکرده اند و اگر از
گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم سببی باشد مانع
در روشنی آفتاب و حمام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت
جمیع بدن بود علاجش اگر با امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در ماوی بعد از تنقیه [illegible]
در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و غذا ماء الشعیر باشد و با ماش و اسفاناخ
پخته باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزهای
گرم اگر هم نمایند و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر غلبه خلطی باشد
علامات آن معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج سادج لطوخات و
کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش نافع
و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نزله گرم را شراب خشخاش و سرد را اطریفل منع
کنند و [illegible] نافع [illegible] نزله صفت آن بنفشه خشک پنجدرم اصل السوس مقشر نیم کوفته
ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب لطیف از برای نزله صفت آن مغز بنفشه ده درم
رب السوس یکدرم کوفته به عسل خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب
نافع برای سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را بر آورد صفت آن رب السوس [illegible] تخم
پرسیاوشان [illegible] سفید از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانید سه درم کوفته [illegible] حب
سازند بشمومی که چون نزله بسینه ریزد و منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده با
سه شبانه روز در سرکه تر سازند پس در پارچه کتان بوتلی بسته متصل ببویند تا ماده بجانب

زکام و نزله

حب لطیف

بینی کشد و بخورد و بجهت کشودن بینی و زکام صفت آن باقلا را به سرکه تر کرده خشک نموده
در آتش اندازند و سر بخار آن بدارند بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سندروس گندم
را به سرکه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند بخوری دیگر که چون سینه گرفته باشد و از
دهان بایا فسرگشته فی الحال بگشاید صفت آن شکر را سیراب سازند و تحلیل و فلفل
اندازند چون پخته شود سر را بالای آن بدارند و رو را به سر داشته باشند تا بینی بگشاید و لیکن
بباید که خود را نیکو بپوشانند تا گاه باد نزند و زحمت زیاده نشود و غرغره که منع ریختن نزله
بگلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک
کزمازج مجموعه را در دو پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند

باب دوم در امراض چشم بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه رطوبت است
عزیزی بترتیب ابتدا از طبقه که متصل است باستخوان سست منظوم ساخته نظم کرد آفریدگار تعالی صنع
خویش چشمت هفت پرده و سه آب منقسم چو صلبیه مشیمیه شبکیه زجاجی و لبیه جلیدیه عنکبوتیه
و بیضیه عنبیه قرنیه ملتحمه رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت
جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خادم و ممدات وی اند رمد ورم ملتحمه است اگر از
خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری و سنج است علاجش
فصد قیفال از جانب ورم است اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد کنند و حجامت و
تلیین طبیعت بشراب منضج از عناب و آلوی سیاه و گل بنفشه است و شیاف ابیض سفیده تخم مرغ
با شیر دختر سوده در چشم چکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند ضمادی نافع صفت آن صندل
شنج سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموعه را کوفته بخته بر پیشانی چشم ضماد نمایند و
غذا عدس و ماش بشیره بادام شیرین یا روغن گاو یا روغن گوسفند و اسفاناج چاشنی
داده تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا پالک یا روغن کدوی تازه پخته چاشنی داده تمر هندی
و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد از صفرا باشد علامتش
آنست که آماس و سرخی و سنج از دموی کمتر بود درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست
که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را اسهال نمایند به مطبوخ هلیله

یا مطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست هلیلهٔ زرد و یکدرم کشمش کوفته با آب گرم دهند خوب باشد
ضمادی نافع از برای این قسم صداع رمد که آب بهدانه لعاب بزرقطونا شیر دختر همه را در هم آمیخته
پاره پارچه را با آن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را نرم نمایند به شیرخشت
حل کرده در گلاب و گشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم داخل کرده وقت
خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی
اندک و گرانی و وسخ بسیار شیاف ابیض بریو یا را به لعاب حلبه سرشته و تخم کتان و لعاب گل خطمی سوده
در چشم بچکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطری حضض مکی مرمکی زعفران با آب سوده بر چشم
ضماد نمایند و غذا نخود آب با شیرهٔ حب القرطم بخورد و جلاب نافع از برای نضج ماده این قسم
رمد صفت آن بادرنجبویه رازیانه از هر یک دو درم صعتر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل السوس
یک درم جوشانیده بپالایند و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند
و این جلاب یک شربت است اگر گلقند نباشد در مغلی گل سرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند قند
سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد و اسهال بحب صبر و ایارج فیقرا کنند
و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی رنگ و وسخ ناخن و اندک
سرخی با تهمه بود و گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم رمد
صفت آن گاوزبان پرسیاوشان سر بنفشه بادرنجبویه از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده
بنوشند و بآن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه نمایند بمطبوخ افتیمون
پس شیاف ابیض بریو یا نه لعاب گل خطمی که به شیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند و در ابتداء
و انتهاء شیاف و نبار چون بچشم کشند و غذا ماش و نخود و دنبهٔ بره و اسفاناخ بروغن گاو پخته
بخورند و مزید از دنبه و شیرجه ساختن و مسکهٔ گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد
علامتش تمدد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ شود ضماد نافع
از برای رمد ریحی صفت آن بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک و حلبه و فوتنج و سداب در
آب جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آنرا تنطول نمایند و ثفلش را ضماد نمایند و دواییکه
که آنرا توتیائی گویند نافع بود و برای رمد صفت آن بوره نیم ... سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته

دربار چه کتان نازکی ببندند بر چشم وگرد آن بگردانند واگر وجع و سرخی زیاده بود اجزای مذکور را
با آب سوده بر پنبه چسبانیده بر چشم نهند بوتلی دیگر از تالیف اطباء هند نافع از برای مد صفت آن
زرد چوب سوده و تراشه سفید مرداسنگ فلفل سفید توتیا سبز افیون همه را کوفته بهم آمیخته
در چند بوتلی بندند مقدار دو ماشه بآب تر کرده بر دور چشم بگردانند و مداومت مطلق بدر را باید که
از دود و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار و آنکه نظر از آن بگردد و از
مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلاء خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر و پیاز و
کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید طرفه نقطه طرفه
سرخی است بر سفیدی چشم بسبب کشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خون از زیر
پر خون برکشند و بیرون می آید در ابتدا گل ارمنی با آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک با
اطباء جالینوس شسته با آن ضم کنند و بر چشم چکانند و اگر انزروت سفید و کشنیز خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع است و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر است سبل غشائیست که بر سطح ملتحمه سبل
متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد و در غشاء رقیق در هم بافته گردد و علاجش فصد کردن
و مسهل دادن و شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و شیاف دینارگون در چشم کشیدن نافع جرب الاجفان
واگر غلیظ باشد باید داشت جرب الاجفان مرضی ست که پلک چشم درشت و سرخ شود با خارش
و آب ریختن و جوشش و دانه های خورد که سرهای او سفید باشد پوست پلک از آن
جدا گردد یا دانه ها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن در چشم
بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر التصاق الاجفان
در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع است التصاق الاجفان علتی ست که پلک چشم سخت
شود چنانکه هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتوان کشاد و تا زمانیکه دست بمالد ضماد نافع
از برای این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی با آب پخته ضماد نمایند و گرمابه بخارات گرم و سلاق
چشم را با آب گرم شستن سود دارد سلاق مرضی ست که پلک چشم غلیظ شود و خارش و سرخی باشد
و مژه بریزد و در ابتدای حدوث این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم مکحل شد ضماد نافع از
برای سلاق در زمان ابتداء صفت آن برگ خرفه برگ کاسنی تر کوفته در غوره مسحوق داخل کرده

ضماد نمایند طلا هی که همین منفعت دارد سفیدهٔ تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم
طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن مطبوخ ابهلیه بدهند
و بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ذہبی در چشم کشند ضماد سی نافع در ین حال عدس مقشر
تخم انار کوفته بیخ سوسن ضماد نمایند قبل سبل که به قدر محل رستن مو پیدا می شود و غیر محتمر
نافع چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه بایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویز سفید بادن
جوشانیده صاف نموده آنکاه مرد اخل کردن غرغره نمایند و چشم را آب سرد شور و آب شبیابی
بشویند شعر زائد و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون ان ایشان بر آن موضع
طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و سوزن گذرانیدن حنا تکحل لاز انه مفید
غرب زخمی ست در گوشهٔ چشم از جانب بینی ناصور شود و هر گاه دست بر پلک زیرین
نهند چیزی بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و استعمال اقراص تنقیه لیس
شیاف غرب در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید
دم الاخوین سرمهٔ اصفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یک درم زنگار ربع درم شیاف
ساخته با آب سوده بر موضع ناصور بچکانند شیاف غرب دیگر صفت آن بره گاو
یک درم روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از
برای ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع ست و این هر دو شیاف را بعد
از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند اگر باین کفایت کرده
بهتر و الا بمیل طلا موضع غرب را داغ کنند قرحه ریش چشم اگر چرک داشته باشد بماء العسل
یا شیر دختر بشویند و شیاف کنند بیاض چشم سفیدی ست که بر قرحه ظاهر شود اگر بعد از
قرحه داشته باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از ضربه و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال
سبب جرم صغیر و جرم کبیر و خرم مغسلی بچشم کنند که بعون الله تعالی نافع ست دمعه
یعنی پیوسته پر آب شدن چشم و سیلان اشک زوائیکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد
بچشم کشند صفت آن سرمهٔ اصفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم
کشند و از میوه و شوربه ها پرهیز کنند و بر شمشاد و عناب عاجل النفع ست نزول آب

رطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و جلیدیه قرنیه ایستد و مانع دیدن باشد
علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید بهم نزول آب شود ولیکن
این خیالات از بخار معده نیز پیدا شود پس اگر در هر دو چشم باشد بوقت امتلاء معده زیاده
شود و بوقت گرسنگی کم گردد و از بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه بآن درابتدا مفید است غرغره
کردن بعد از فصد باسلیق و شیافها و مرارات کشیدن و از شوربا و نخود و بقولات و حموضات و
شیرینیها پرهیز نمایند و قلیه و کباب با زرده بیضه نیمبرشت و نان خشکار خورند و بر تشنگی صبر نمایند و اگر مستحکم شود
منع دیدن تمام کند قدح باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد چه آنکه علیل و
جراح احساس کنند و آنچه قابل قدح نیست سیاه یا زردی یا سبزی یا کبودی یا آسمانجونی و غلیظ رقیق که هنوز
بکمال نرسیده باشد و همه اینها قابل قدح نیستند [illegible] است و آنچه هرگاه چشم را
بگذرد [illegible] خیالات مذکوره خود آن از نزول آب نباشد [illegible] مثلا یعنی مشابه [illegible] ایارج و تنقیه
بآن و دوار فلفل را با آبی که از جگر بره که کارد بر آن کشیده باشند و در درون آتش نهاده باشند
تا آن آب بیرون آمده باشد بیامیزند در چشم کشند شبکوری را زائل کند [illegible] یعنی روزکوری آن
رفتن روشنی روح باصره بود علاجش تغلیظ و ترطیب خون بود و مثل شراب عناب و شراب
تفاح و هریسه و گوشت گاو [illegible] باصره و دوای هندی نافع افزایش روشنی چشم
و تقویت باصره صفت آن [illegible] چوب توتیای هندی پنج زعفران [illegible] و غیرها از
هر یک یک جزو [illegible] کوفته بیخته کحل سازند [illegible] معمول است و در امراض اذن وجع اذن
قطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی لعاب [illegible] نیمگرم چکانیدن نافع باد
ضماد نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ خرفه
کوفته از بیرون گوش و حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت آن
دهن اوزهر یا روغن شبت یا دهن نخل که در آن جندبیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیمگرم در گوش
چکانند و گوش را به بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم
درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفیدا اکلیل الملک شبت سداب نیمکوفته با آب پخته
ضماد نمایند قروح اذن علامت آن تقدم ورم اذن است و خروج مده اگر تو احداث

قروح اذن

باشند هر یک ایشان بر روغن گل رقیق کرده چکانند و اگر ریشه بوده باشد مرهم [illegible] یا باسلیقون [illegible]
در ریشه او جهت تسکین درد نیم مثقال بخورند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خارش
گوش بود و احساس حرکت آن و احیانا بیرون آمدن علاجش قتل و اخراج آن کرم بود و قطور
نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو چکانند قطور دیگر صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در
گوش چکانند فتیله مفید صنعت آن صبر سقوطری با سرکه سوده و فتیله با آن آلوده در گوش نهند
این همه تدبیر کشتن کرم بود و بعد از آن [illegible] آرند تا بیرون افتند یا بگوشت گاو بیرون آورد
دوای طنین یعنی آواز گوش [illegible] انکبابی نافع از تنقیه دماغ با آنچه مناسب خلط بود با بابونه
اکلیل الملک قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه
و روغن شبت در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند مداومت
به اطریفل کشنیزی نمایند و اگر خشکی و خلاء دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه
نمایند و روغن کدو و روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از جماع [illegible] ریاضت اعراض نمایند
دخول جانور و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد در اینجا بکار آید و جهت دخول آب
در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود بایستند و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند
تا آب بیرون آید یا شوره بر گوش نهند و بمکند یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرند و یک طرف
آن را در گوش نهند و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازند تا نشف آب از گوش کند طرش
یعنی کری آنکه ولادی بود یا عارضی بود از پیری یا از فسخ عصب مفروش بود یا بواسطه ضربه یا سقطه
قابل علاج نیست و آنچه در تب ها باشد بواسطه تصاعد ابخره صفراوی به دماغ علاجش مسهل صفرا
باشد مثل شیرخشت و مطبوخ هلیله و تمر هندی نوشند قطوری نافع در این قسم طرش [illegible] روغن گل
بانگی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش بچکانند و روغن [illegible] یا روغن کدو
یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر هندی
بنوشند و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه به آلت سمع باشد علاجش تنقیح ماده است به شراب اسطوخودوس
[illegible] تنقیه است با ایارج فیقرا و حب قوقایا و روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط
در گوش چکانند دوای مجرب [illegible] از برای اکثر امراض اذن صنعت آن بابونه اکلیل الملک

مرزنجوش زوفا بابونه خشک پوست خشخاش شبت اکلیل الملک اسطوخودوس افسنتین اجزای مساوی
در دیگ کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود پس بجوشانند
با آتش ملایم و چادری بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و هر گوش را به بخار آن بدارند
تا عرق آید پس دیگ را برآورده چادر را بر خود پیچیده و صبر کنند که عرق بر طرف شود و اگر ماده
این مرض خلطی و سوداوی داشته باشد و وزن یکی از ادویه داخل نمایند و آنچه از افتادن
چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون
آید و آنچه از ثولول و گوشت زائد شود علاجش به بین است اگر ممکن باشد **باب چهارم**
در امراض انف **رعاف** یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران باشد منع جائز نباشد الا
بوقت افراط و آنچه از امتلای و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا پری رگها و سرخی و گرانی
بدن زائل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که اندک اندک آید و خون
رقیق و با حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب یا آب
زرشک و از چیزهای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند **طلای** نافع برگ امرود
برگ بید برگ سفرجل کوفته بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند یا گچ بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند
ذروری که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازوی سبز افیون
گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را بگلاب بشویند و قدری
ازان در پشم قلمی کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت بآب مادرج ترکرده یا اسپیابی
دوائی تر نموده ذرور مذکور بر آن پاشند و در بینی نهند خون آمدن بند کند و چون سرگین
تازه خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند بازوها را محکم ببندند و محجمه بر جگر نهند اگر
اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر از جانب چپ بود و کشیدن انگشتان و بستن
بیخ آن منع رعاف کند **خشکی بینی** یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از خلط لزج که در آن
حرارت اثر کرده باشد و خشک و لسیده شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزها
گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت احتباس نماید و روغن بنفشه و روغن کدو
و روغن بادام چرب کنند و خیار و هندوانه خورد و بوی کردن کشنیز تر نافع بود و اگر از خلط لزج

باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند **نتن الانف** غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج وحب صبر نافع است
صفت آن خردل کوفته به سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هرج بینی به بول شتر شستوشو کنند نیز و
نافع مرکی آب فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطسه وعطاسه بسیار از گرمی و مانع
باشد باید که از گرمی باشد پرهیز نمایند و از دود و غبار و طلاها ی خشک بر پیشانی و سر بالند و بوها
خشک مثل گشنیز تر و صندل ببویند **قروح الانف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی
مردارسنگ سفید آب قلعی اقلیمیا ی نقره از هر یک یک درم کوفته بموم سفید یک مثقال
بروغن گل سرخ پنج مثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن
ممتلی باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه بینی مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته اندک
اندک لعاب بهدانه داخل کرده برهم زنند و چون دیگر تشرب از لعاب بهدانه نکند بکار برند
باب پنجم در امراض فم و حلق بثور الفم بیشتر از خون و صفرا بود و علاجش فصد و اسهال
به مطبوخ هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه
و آب گشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اناری سرکه انگوری مضمضه نمایند و روز نافع
تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان
بپاشند **حفر** یعنی پوسیدن دندانها آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا
و شستن دهان بود علاجش بهر صبح آب آلو و آب زرد آلو و آب زرشک که بسیار او آب
خیسانیده صاف شود با شکر بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده
باشد علامتش آن است که شستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و مساکن تنگ و علاجش
تنقیه معده باسهال و قی ... و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت باطریفل کشنیزی
نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و خوردن باشد بسبب فرود آمدن رطوبت فاسد و عفن
از سر مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه برگ مورد در
جوشانیده باشند حل ساخته مضمضه نمایند و حب ... در دهان نگاه دارند و اگر از فساد
لثه و خوردن گوشت آن و دوام ... خون از علاجش باشد ... فصد قیفال و اسهال ... تقریس
... نمایند ... نافع ... گل سرخ سماق ... و گلاب ... باشد

وصماق نمود و مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند و اگر بخر از فساد دندان کرم خورده و سیاه
شده باشد و بشستن و پاک داشتن و سنون و خوشبو در دهان گرفتن دور شود دندانها را
بکنند اورام شفتین یعنی ورم لبها علامت هر خلطیکه باشد راست فراغ آن کنند ضماد نافع از
برای اورام شفتین از خون و صفرا صفت آن آرد عدس کشنیز تر کوفته [illegible]
ضماد نمایند ضماد و ضماد نافع از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک
گل خطمی تخم [illegible] تخم مرو ضماد نمایند اورام لثه و عمور یعنی آماس گوشت دندانها و
عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن اشتباه است اگر
دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد و عناب مضمضه کند و بعد از آن
مفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه
نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون و ورم و سردی است که بر زبان
محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن گوسفند
و روغن مصطگی داخل کرده مضمضه نمایند لثه دامیه یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون
باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد به مغلظات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع
بود و بعد از فصد و استعمال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر و آب سماق و آب
شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند و ذروری نافع تخم خرفه [illegible] سماق
گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب و
شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس بیخته غذا کنند سنون نافع از برای این قسم
صفت آن کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن
سوخته کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخاء لثه بسبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است سنونی
نافع چون استعمال کرده شود و بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطگی سعد کوفی
تمر هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها
بپاشند درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه

خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله و سنا و غیره مضمضه نافع از برای درد
دندان از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده
سرکه و گلاب و روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر سکنجبین باید بهتر والا قدری افیون
بر موضع درد نهند و قدری موم بالای آن نهند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است
آنرا فوتنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری
عاقرقرحا در دهان گیرند اگر سکنجبین باید بهتر والا قدری برشعثا بخورد و بر موضع درد نهند و باید دانست
که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست شده باشد
و دائم قبول ماده میگیرد و از آن خون می آید برکندن دندان درین صورت مضر است و اگر لثه
قوی و آماس نداشته باشد و درد در درازی دندان بود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا شده باشد
برکندن آن مفید است و اگر درد عمور بود گاهی بکند دندان سکنجبین باید بجهت تحلیل ماده و
گاهی نیاید و گاه باشد که سبب درد دندان دود بود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخوری
نافع از برای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته با پیه بز یکجا بر آتش نهند و دهان
را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رسانند قدری عاقرقرحا
را یک ماه در سرکه یک ساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای صحیح را محافظت
نمایند که بدندان نرسد ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو خرفه و برگ صعتر بخایند که
زائل میگرداند و موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صعتر با درد ج و نمک و روغن مالیدن
هم مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها
را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآن برسد درد کند زرده تخم مرغ گرم و نان گرفته دندان
نهد چند کرت و چنان گرم که اثر گرمی آن آب از چشم بیرون آید صریر الاسنان
فی النوم یعنی دندانها برهم زدن در خواب روغن قسط بر فقرات بمالند و بابونه و قیصوم طلا کنند
تحرک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از
طول مرض باشد یا از کثرت ریح و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد
علاجش غذاهای مرطب و سمن ساختن چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سلوق قابض بکار داشتن

ضرس

صریر الاسنان

تحرک الاسنان

و آنچه از استرخا رطوبت باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین ایرسا کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند و اگر از ضربه و سقطه بود علاجش استعمال سنون بارد قابض ست **اشقاق لسان** یعنی شگافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی دماغ پیدا شود علاجش بزر قطونا و بهدانه و برگ خرفه در دهان گیرد و با درنگ را بنیرند و درهم الند یعنی که از انجا بیرون آید بر زبان مالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را پاک گردانند و از غذاهای گرم و خشک اعراض نمایند و تبدیل معده کنند **اورام لسان** اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد با تمدد و باقی علامات غلبه خون باشد مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر صفرا باشد علامتش زردی زبان و سوزش و شدت درد و سستی باشد که زبان با وجود ورم خوش کند مضمضه که در موی مذکور شد بعد از اسهال صفرا اهلیلج و هلیله نافع ست و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت لعاب دهان ست مضمضه نافع درین قسم بعد از حقنه نمودن حقنه که دران تربد و تخم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بمار العسل سرشته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان ست مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود و بعد از اسهال سودا اهلیلج افتیمون صفت آن آب انجیر زرد لعاب گل خطمی بهدانه روغن بنفشه مضمضه نمایند **اوجاع لهاة** یعنی دردهای ملازه بفارسی گرگ نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد با اندک درد زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن سماق بسوزند و گلاب خیسانیده و صاف نموده غرغره نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش نخس بود یعنی مثل سوزن دران موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهان و درد زیاده غرغره نافع درین قسم بعد از تلیین طبیعت آب آلوی سیاه و تمر هندی که شیر خشت دران حل کرده باشند صفت آن آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و آب خرفه تر در ربّ شاه توت دران حل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ ست غرغره نمایند

غرغره

غرغره دیگر فلوس خیارشنبر با آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد
علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد بنهایت اندک است غرغره نافع درین قسم صفت
آن خردل کوفته با بکامه و گلاب و سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش
محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد
از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حاشا بزرکتان انجیر زرد تخم خطمی در آب
جوشانیده صاف نموده با بکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند

استرخاء لهاة

استرخاء لهاة یعنی
فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و
بهار زرد و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بر دارند و گاهی سر بیش و سبوس گندم را
بسرکه سرشته بر یافوخ ضماد نمایند و بعضی علاج این قسم را به بریدن گفته‌اند اما بریدن خالی از خطر
نیست

خناق

خناق عسر النفس شش و دل و عسر بلع است و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات
اطراف لوزتین و عضلات مری است این قسم را خناق مطلق گویند یا بی آماس اگر از خون باشد
علامتش سرخی روی و پری رگهای زبان و علامات غلبهٔ خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم
چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه نرم صفت آن
رب شاه توت و آب کشنیز تازه و گلاب و شکر حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود و
زرده نرم گردد انگشت یا آلتی سر آن کج باشد تا بکشاید و اگر صفرا باشد همین غرغره نمایند بعد از فصد
و تلیین طبیعت با آب نقوع عناب و زردآلو و تمر هندی و بنفشه و در آن ترنجبین خراسانی
حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ و
بسیار رفتن لعاب دهن و درد اندک و شدت و تنگی حلق و شوری طعم دهان است غرغره نافع درین قسم
بعد از حقنه حاده که در آن تربد و تخم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی با آب کامه حل کرده غرغره
نمایند دیگر صفت آن رب انگور با آب طبخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عنصلی
یا سکنجبین عنصلی با آب سیب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش
محکمی و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل بزرنگ بسیار و خشکی و تشنگی با لثت
و غرغره‌ها که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال کرده شود بعد از فصد

با سلیق و حقنه متوسطه میان آنها و لیکن بسبب خناق ورم عضلات بیرون حلق ست یا بدر رفتن مهرهای
گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه مواد یا ریاح غلیظه که در میان مهرها در آید یا
تشنجی که در عضلات حادث گردد و این را خناق کلبی گویند و ازین خناق مطلق مراد نباشد
علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت نباشد بجهتی از جهات و بر گشادن دهان البته
قادر نبود و وقتیکه از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج
بود گاه باشد که توان دهان گشاد و پس اگر ورم از عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنه متوسطه معتاد
نافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود و بعد از فصد و حقنه
متوسطه در وقت انصباب بمواضع خود با صفت آن مشاش بغدادی گز سهدی مرکی ها فی اقاقیا صبر سقوطری
سرشته گاهی کوفته با آب برگ مورد و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند و بچه ورمی باشد در عضلات
از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب و طعام از آن عضلات میباشد و در عضله که بر دهن مری و
حلقوم و اندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر
جهد کند از بینی بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد و آب
از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی و ورمی هلالی از گوش تا گوش در پیش حلقوم بر آرد از و
پدید آید و آن مرض را باین سبب بچه گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود و بعد از فصد
قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کنند صفت آن سپستان قوت
با عنب الثعلب ملکرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا
سه بار اعاده فصد نمایند و اگر دو خوال العلق فی الحلق اگر دیده شود بگیرند با آهستگی و رفق بیرون
آورند دوای جهت اسقاط و اخراج علق متشبث بحلق چون دور باشد و بنظر در نیاید صفت آن
خردل و نمک سوده در سرکه داخل نموده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تا نفع نبخشد تدبیری جهت اخراج
علق زمانی طویل صبر بر عطش کند تا بهم رفته در پیش دهان قدری آب تلخ ناموس نهند تا آن میل کند
و جوع آن بیرون آید یا [illegible] و اعراض تنحنح و قصبه ریه و صدر [illegible]
[illegible] آنرا الغارسی گرفتن آواز گویند
و این مرض از فرود آمدن نزله [illegible] پیدا شود علامتش احساس بدرشتی و سوزش و دغدغه

و درین موضع سست پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن
پوست خشخاش بزر البنج عدس گلنار فارسی گل سرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نماید
و اگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بپاشند نیز نافع ست و یا از سوء مزاج حنجره میباشد و اسباب آن
در تبها میباشد و از تناول چیزهای گرم و خشک و تشنگی با فراط در هوای گرم علاجش نوشیدن
ماء الشعیر و ماء حنا و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا و لعاب خبازی و آب عناب ست و یا از سوء مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث
آن از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس در سرما و هوا که خنک بود و سبب نافع درین قسم حبها ۱۰
بسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب قرنفل بسباسه ارجاعی از
هر یک جزوی صمغ عربی ربع جزو قند سفید بوزن ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره
میباشد علامتش عدم احساس خشونت و درشتی تقدیم مرطبات ست غرغره نافع درین قسم
صفت آن انیسون بادیان صعتر پرسیاوشان و سداب با آب جوشانیده صاف نموده غرغره نماید
و نافع ست این قسم را زنجبیل مربا و عسل و سیاه دانه خوردن و انجیر و پسته بریان کرده شده
موثر و یا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک باشد
و درشتی و درد بیشتر حلق و شاید از گرد و غبار و دود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن
بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بهدانه و قند سفید و
نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از
ترش گرفتن احتراز کند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه ست علاجش چنانکه تبدیل الهوا و معتدل الهوا
باشد و ریختن آب سرد کردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای ماهی گیاه
با قلوا و اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریحان و بزرقطونا
و پالوده قند و یا ترنجبین با روغن بادام شیرین خوردن نافع ست ... ... تنگی نفس
اگر از بلغم باشد علامتش خرخره در سینه و بسرفه بر آمدن بلغم و تنگی نفس ... و اگر از مرض
... استسقا ... نافع ست ... درین قسم صفت آن ... خشک ...
انجیر ... از هر یک ده عدد صعتر بادیان تخم خطمی از هر یک ... اصل السوس

خوابانیده از هر یک ده درم نبات سفید یا عناب و بهیدانه و در هم به [illegible] شراب با [illegible] شربتی هر روز زیاده
اوقیه و بعد از نضج تلیین و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک حلو نافع
است و دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد یا از کثرت بخارات علامتش
عظم نفس و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت قلب است باید که استعمال
کرده شود و این دوا بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب نیلوفر با عرق کاسنی و
عرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند و طلائی که بر سینه بمالند نافع بود صندل
سفید با آب [illegible] و آب کاسنی تر سوده بر سینه بمالند و اگر از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت
غریزی باشد علامتش آنکه نفس سست و نفس مثال کسی زند که گرسنه باشد و نار است نفس کشیدن و
گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول نفس بکار دوم را [illegible] انتصاب نامند علاجش علاج
فالج است و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک و
کم شدن آن از خوردن [illegible] و علاجش خوردن [illegible] گوشت [illegible] و مغز که شیر تازه
داخل کرده باشند و قند سفید یا عرق بید مشک و عرق گاوزبان و از میوه ها بهیدانه و انار شیرین
و شفتالو بنوشانند خورد و سعال یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم
جگر باشد علامات آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک می‌باشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست
که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از نزله رقیق و نزلات حاده می‌باشد که پیوسته از سر فرود آید
علامتش آنست که در وقت خواب زیاده می‌شود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر
زود بعلاج آن نپردازند بیم و الا خوف سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شربت خشخاش
[illegible] نافع درین قسم صفت آن عدس با پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی
جوشانیده صاف نموده شربت [illegible] حب سعال که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان کند
صفت آن خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی
افیون زعفران کوفته بیخته بلعاب [illegible] حبها سازند و پیوسته در دهان گیرند و چیزی
ترش و شیرین پرهیز [illegible] درین قسم نافع [illegible] و نیز سرفه از سوء مزاج گرم و خشک [illegible]
می‌باشد علامتش زیادتی سرفه در وقت [illegible] تشنگی و [illegible] حرارت هوا [illegible] بالا [illegible] بدن و

پیر عت نفس و تسکین یافتن در هوا خنک از خستگی و امثال آن علاجش خوردن کشک شعیر است
با مرغ و کدو و اسفاناخ و سرمق آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر با لعاب بهدانه و لعاب
بزرقطونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان از میوه‌ها انار شیرین طلای نافع و درین قسم صفت آن چه مدلی قبله
سوده برگ خرفه تر کشنیز تر و تراشه کدو گلاب سرشته بر سینه بمالند و از سوء مزاج سرد و خشک
نیز پیدا شود علامتش همان آن چیزها ست که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین ست و عسل
از میوه‌ها انجیر و مویز منقی و مغز پسته یا بادام و غذا ها [illegible] از نخود و باقلا و لوبیا و مطیب به زعفران
و دارچینی و سینه را به روغنهای گرم چرب نمودن و یا از جوشش قصبه ریه ست این اقسام انواع سعال
ست علامتش آن ست که از چیزی خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و خوردن شیرینیها
علاجش فصد باسلیق و خوردن [illegible] سرد مزاج حار به نمودن و یا از خشونت قصبه
ریه ست و دود و غبار بسیار گرفتن علامتش اول لعابها و شوربا های چرب و فالوده بات ست
و سرفه رطب آن ست که با آن چیزی بر آید و این سرفه یا از استیلای خون و صفرا پیدا شود علامتش عظم
نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد راحت یافتن و شیر یا [illegible]
چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی بر می آید از قسم بر آورده باشد علاجش فصد باسلیق است
و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ پیدا شود علامتش
خرخره سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست که در
سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بعضی را تخیل گردد و دهن تلخ شود لیکن
شراب نیلوفر که در آن خاصیت ست که بعضی را تخیل نمیگردد و باید دانست که در بعضی اشخاص تا به
شد که ترشی ازاله سرفه آنها کرده عیب اگر امتحان کنند بدادن ترشی و بعضی سرفها که از صفرا بود
از ثواب و دور نیست نفث الدم یعنی خون بر آمدن به سرفه اگر اندک بود و به سرفه اندک آید از حنجره و
قصبه ریه باشد علاجش غرغره بقابضات ست پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن
و از گرمی غرغره زدن پرهیز نمایند و اگر سرفه بسیار آید و به رنگ سرخ بود و از سینه و اگر سیاه رنگ بود
از شش ست و هیچ اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسیلم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند
و غذا برنج و باقلا با شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب باشد و تب نباشد با مرغ دهند و اگر

نفث الدم

تب باشد یا ذات الشعیر دهند و از میوه ها امرود و انار شیرین دهند و اشتا الی سه درم گرم بود و در
سینه اش از صفرا باشد یا خون یا بلغم شور متعفن علاماتش تب دائمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی
نفس و درد از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی
زبان و نبض موجی و سبات بود و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر
باشد علاج فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت مثل شیرخشت و ترنجبین و خمیره بنفشه و غذا آش جو
از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انارین با عرق گاوزبان وقت غلبه
حرارت شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو دهند و در بلغمی بر سینه [illegible] تخم ختمی و اصل السوس
از هر یک سه درم جوشانیده و صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل کرده دهند ضماد نافع
در ابتدا [illegible] آرد جو گل بنفشه کوفته گل ختمی سفید سرشته بیکدم بر سینه ضماد نمایند
و قیروطیا از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمالند و در آخر ضماد مذکور تخم کتان با [illegible]
ضماد نمایند جهت سعال [illegible] مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید
مغز بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یکدرم ترنجبین پاک
کرده بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ و شراب
[illegible] تا نرم شود و بکار برند سل مرض ریش شش بود لازم آنست که [illegible] بیان
باشد که اگرچه شش ایشان منفرج نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان و ایشان کسانی
باشند که ماده در سینه ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و مشکل گردانیده و مجاری دم
زدن را تنگ گردانیده و سرفه ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه
فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است به سل سل خوانند اما حقیقة کم قرحه
شش باشد علاماتش لزوم تب و قی و سرفه و بر آمدن ماده بسرفه است و فرق میان ماده و
بلغم آنست که ماده با خون و خشک ریشه بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و اگر در
آب اندازند بعد از زمانی در ته نشینند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام
نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و
طبیعت که متوجه علاج او بشود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات [illegible] بگذرد

و علاجش در اول امر که خون برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و انچه از خون برآرند چند کرت برآرند پس قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و تدابیر دق نمایند و هر آنکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم گشاده شود هلاک شود قرص مسلول را در قبض شکم گشاده باید داد صفت آن گلسرخ شش درم طباشیر گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب بزر قطونا بهم سرشته قرصها سازند شربتی یکدرم با شراب سفرجل یا با دوغ دهند و غذا عدس و ماش با شیره تخم خشخاش و شیره مغز بادام باید داد ذات الجنب شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرق کرده اند بیان آن نزاد در معالجه زیاده مدخلی نیست این هر سه ورم گرم ست در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج و ورم قسم آخر چون از خارج ست محسوس گردد و علاماتش تب لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزاء در بلندی و پستی و صلابه مشابه منشار و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد باسلیق ست از جانب وجع بعد از دوم یا سوم باز فصد کنند بشرطیکه احتمال مریض و نبض آن اشن جو یا اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه با لعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته ضماد نمایند ذات الصدر ورم حجابی ست که سینه از درون پوشیده اگر در جانب سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود و درد از روی سینه از تنقیه تا فم معده عدم قدرت علیل نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد میان هر دو شانه بر پشت تکیه زده بجانب راست چپ نگاه نتوانکردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنب ست الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد خفقان طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج ساده میباشد یا مادی و علامت سوء مزاجات بتکرار ذکر شده و سوء مزاج را به تبدیل و مادی را بتنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از زندان میباشد علامت علاج در ان خواهد آمد ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود و بهمنین ابریشم زعفران قرنفل شاهسپرم دارچینی ... ادویه قلبیه بارده مروارید بسد صندل

ذات الجنب و ورم صدر

ذات الصدر

خفقان

گلسرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویهٔ قلبیهٔ معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت
مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم دواءالمسک غشی معطل شدن حس و حرکت است بسبب
ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه در تبها بعضی تبها و از گزیدن جانوران
زهرناک و از خوردن زهرها و از فضول بخارات ردیه بدنیه چنانکه در اختناق رحم یا بخار حیض
چنانچه [illegible] حیض و امثال آن پیدا شود و از سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح و رقت آن
علاجش در آنوقت ریختن آب سرد بود بر روی و بوی موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن گل
بگلاب تر کرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب
معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید باب هفتم در امراض معده سوء مزاج معده
علامت مزاج گرم ساذج تشنگی و بسیار غثیانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی
و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک
و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده
مثل زرشک پلو و سماقیه و حصرمیه و فقاعیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده
صفرا آنچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش بر آوردن صفرا بقی و اسهال است و الا بعد از آن
تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان
[illegible] وقت گرسنگی و بقی بر آمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا می علاجش قی کردن است و اسهال
بحب غاریقون و شراب لیمون ۵ درم و گلقند آفتابی سی درم سرشته بخورد و [illegible] درم
آب سرد [illegible] یک سیر با شراب نارنج یکجا و تیره هر صبح ناشتا بخورد و علامت آنچه از گرمی و خشکی
بود و علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری بدن و علاجش
خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه‌ها انار شیرین و سیب شیرین و [illegible]
و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیر گذشتن
طعام از معده و تغیر آن بترشی و تری و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش جوارشات
گرم است و علامت آنچه از سردی و تری ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل به غذاهای تیز و غثیان
و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ در شکم است علاجش تنقیهٔ معده بقی یا بشربت [illegible] مسهل است

واسهال بلغم و مداومت با نوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه از سردی و خشکی یا با ماده
سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و ترشی
دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بزرگی سپرز و علاجش تنقیه معده است
از سودا به مطبوخ افتیمون و معجون نجاح پس مداومت به مقویات معده و آنچه از سردی و خشکی
بی ماده باشد دیر علاج پذیرد و استعمال اطلیه گرم و تر بر معده است و علامت آنچه از تری بود
بی ماده قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب دهان و سرعت
نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از سردی معده بی ماده بود
ضعف هضم و بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیار
شهوت طعام علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری با ماده بود
مرکب از علامات سردی و تری مذکوره است علاجش چیزهای گرم و خشک است و جوع البقر
یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است
علاجش تنقیه است و یا از ورم معده بود و علاجش علاج ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح
است علاجش تکمید سبوس گندم و نمک و جاورس است و خوردن جوارش کمونی و یا از ضعف معده
است علاجش تقویت معده است و جمع که فساد شهوت است و آن آرزوی خوردن گل و امثال
آن و سببش اجتماع اخلاط ردیه است در معده که طبیعت مایل میباشد بچیزی که ضد آن باشد و گاه باشد که
آرزوی او برای دفع و طلب ضد باشد یا که طالب آن حفظ باشد تشابه و مشاکل خود و فرق
در میان هر دو آنست که آنجا طلب مشاکل است و صحت با آن محفوظ نیست و آنجا که طلب ضد است
برای دفع موذی است صحت محفوظ است علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین آن بریزه
مرغ بریان ... و تمصیص ... و نقلهای مرغوب ... و آن حرکت مواد فاسده
... هضم باشد که از زبان ... و ضعف و شدت دلی و اسهال دفع شود و گاه باشد که قی
نشود و تسکین ... از تهوع و غثیان شود بدانکه هیضه چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار
که از احتمال معده زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سوم تباهی جوهر ماکول و
در معده تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم است هر شخص را که بپرهیزد از این اسباب اعراض و

واحتقانات لازم دانند وگاه بود که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ چهره متبدل
رنگ اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا و در آن وقت طبیب را باید که نشتر نهد و دست از
معالجه باز ندارد و چهارم در اسباب هیضه سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفرا
و بلغم اگر سوء مزاج حار باشد علامتش بر آمدن صفرا بود بقی و اسهال علاجش قی است بآب گرم و تنقیه
معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و گلاب و شربت سفرجل خالص بنوشند
یا متغیر گردانند غذا را سردی و فساد بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال و علاجش آب
مطبوخ انیسون و زیره و مصطگی دهند و بگذارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین
دهند جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب بیابان
و این یا از زیادتی سردی معده می باشد و علامت و علاجش بگذشت یا از بسیاری ریختن سودا
بفم معده می باشد و علامتش آنکه شهوت آب اندک است و ترشی جشا و سوزش و دغدغه فم معده
بسیار بود و صبری بر زبان خوردن و کثرت بران علاجش اسهال سودا است بمطبوخ افتیمون
بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد بغذا
چنانچه حال ناقهان است و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن است بکرات و اندک اندک و از
اوقات تنگ محترز باشند و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاهدارد و گاهی از دیدان پیدا شود
و ذکر و علاج دیدان خواهد آمد جوع بقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بغایت
بغذا محتاج باشند و طالب معده از آن متنفر و غیر راغب این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است
که قوت جاذبه را بمیراند یا نقصان غذا و شدت شهوت را اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و
لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی
اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش از آن گرسنه
بوده باشند و یا قلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی تدبیر است که در غشی
ذکر شده و معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ ضماد کنند
و چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت از این طریق گیرند
بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله چربی آنرا جدا کرده سرخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی

واندکی گلاب بران چکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن بر آمده باشد یک جوش
دهند که پخته شود و اندکی نمک دران اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که بفم معده
و قوت شهوت را میرانند و این بوخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود
و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت در آرد و اینکه سبب غشی گرد و بی طعم و لزج و غلیظ و علاماتش
علامات سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال
نیست زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ ست یا حدوث جوع بقری
از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن ست و علاماتش علامات سوء مزاج گرم و
تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی ست علاجش در حال غشی معلوم
شد و بعد از ان غذاهای سرد با فعل و القوه مقوی فم معده مثل نار و آب انار شیرین و آب
سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس و غوره که بیخ خشک گرده یا
ترکرده بدهند عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و شش میباشد و علاماتش آنست که از سوا
آنست که اکثر از آب خنک نمیشود و علاجش نوشیدن بویهای خنک ست مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و امثال او اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علاماتش علامات
حرارت معده ست و تسکین یا فتن بآب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیره
تخم خرفه منقشر ست با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوه خیار چنبر و امثال آنها و یا از
مالحیت و لزوجیت و شوریهای خلط یا غذای میباشد که در معده باشد و یا بی شور باشد
سر صفت میباشد و علاماتش آنست که نوشیدن آب سرد تشنگی زیاده شود و چون صبر کنند
از آب تخفیف یابد و اول چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این علاج را
کافی گویند و علاجش آنست که تنقیه یعنی را اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه
نمایند و گفته اند که اگر ... گرفته آب آن را با نمک سنگ بخورند یا فصد سید باید
رفع میشود قی و تهوع و غثیان از فی حرکت معده باشد به دفع چیزی از طریق دهان که
مقترن باشد با آن حرکت ... و ... حرکت ...

عطش مفرط

قی و تهوع و غثیان

حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات یا صفرا
ست و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفراست بقی و علاجش تنقیه معده ست بقی و حقنه
و تعدیل با شربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سوداست علامت
هر یک معلوم شد و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب و انار و بهی منقوع است
قی الدم یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگهاست از معده و علاجش
فصد باسلیق ست و تجرع آب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و
خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق ست و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز ست به معده علامتش
علامات آفات عضو اصلی ست و علاجش ازاله سبب آن بیماری فواق حرکت معده ست از
برای دفع موذی از خود و این یا از حرارت ست چنانچه در تپهای محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم
ست و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و اضمده بارده ست و یا از برودت حادث شود در معده و این
اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد و علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند
و درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس را
نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بغایت مفید ست
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده در فم معده میباشد چنانچه در قی زنگاری و خوردن چیزها
نیز حادث میگردد و علاجش قی به سکنجبین و آب گرم ست و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمون و
شراب زرشک یا لعاب بزرقطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش
قی کردن ست بآب گرم و دو بلغمی بآب ترب و سکنجبین عسلی ست و یا از بادهای غلیظ میباشد و علاجش
ماء الاصول و گلقند مقوی معده و انیسون ست طلای نافع درین قسم صفت آن پودینه و قلیت
و بابونه کوفته در روغن مصطکی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند و یا از ورم جگر میباشد و علامتش
پیدا بود و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد
استفراغات و تپهای گرم عارض میگردد و علاجش روغن بادام خوردن ست و بر معده ...
مالیدن و غذا آش جو با مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورد و غذا با نبات ... نیز ...
و لعاب بزرقطونا بنوشد ... معده ... از صفرا و خون میباشد و علامتش ... حرارت ...

در معده و درد و ظهور ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجش فصد باسلیق است
و نوشیدن آب انار ترش و شیرین و نوشیدن ماء الشعیر و شراب لیمون و شراب آلو و تمر هندی و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر و آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو برگ
خرفه لسان الحمل آب سنبل آب شبت در هم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین قسم بعد از تسکین
حرارت صفت آن اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند یا از اشربه مذکوره آب بادیان و
آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تب ملایم و بسیار آب آمدن از دهان است
و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی زبان و تهبیج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب گوشت
تیهوج که در آن پخته باشند و گوشت تیهوج را بخورند و بر آن اکتفا نمایند طلای نافع در ابتدا صفت آن
روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده میشود صفت
آن خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد
استفراغ برفق نمایند صفت مسهلی که برفق اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم جوشانیده
صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده
بنوشند و چند صبح بر این مداومت نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت ورم و افکار ردیه
و وسواس و بدخلقی و خشکی روی است علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود
فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین در آن حل کرده
بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضمادی محلل صفت آن حلبه بزرکتان بابونه گل سرخ کوفته
بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد اسهال بایارج فیقرا سقمونیا افتیمون و غاریقون
نمایند ضماد محلل قوی که بعد ازین مسهل استعمال کرده میشود صفت آن اشق سعتر تخم
کرفس سنبل الطیب سعد کوفی اشق را بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته
ضماد نمایند باب ششم در امراض کبد و مراره و طحال اورام الکبد اگر از خون باشد
علامتش تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم
و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده را از عظم آن زحمت رسد اگر
در جانب مقعر باشد آن را علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب و شهوت طعام بیشتر بود و اگر

در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن نیز باشد و میان ذات الجنب
و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند
نگاه دارد و بعد ازان از وی سوال کنند اگر دران وقت دردی در زیر و اندامهای پهلو بیابد ورم
جگرست و الا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق ست و آشامیدن این اشربه شربت انار شیرین
و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد
نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گل سرخ صندل سوده در بیهم
سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گل سرخ
ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود با برگ مرضا و اکلیل بابونه
اضافه نمایند و بعد ازین برین ضماد اختصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه کاسنی
کوفته بآب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند یا ورم کبد از صفرا ست علامتش
زردی روی و زردی زبان با جوشش آتش و شدت تب و حرارت و قی صفراوی مطبوخ مسهل
صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب
جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند اگر ورم
در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند
و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم ست و علامتش سفیدی
روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملائم بودن تب است ضماد نافع درهم
مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و استعمال حقنه نیز صفت آن گل بابونه
اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند و یا از سودا ست و علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر ست و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و درد گاه
می باشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا ست بعد از انکه نضج ماده به سکنجبین بزوری
یا عنصلی و اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه حسب سردی و گرمی مزاج از انچه
ذکر شد ترتیب دهند سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و این مقدمه
استسقا ست علامتش زردی روی آمیخته با سفیدیست و تهبج روی و پلکها و دست و پا ست

وگاه باشد که بهمه بدن برسد و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف
اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زود و گاهی دیر و علاجش خفیف از علاج
استسقا استسقا بدانکه استسقا در لغت بسیار آب طلب ست و در اصطلاح اطبا مرض مادی
بود به سبب آمدن ماده باغریبه بتمامی اعضاء ظاهری یا آن موضع بر سر غذا و اخلاط و این بر سه
نوع ست اول زقی و این بدترین انواع است پس لحمی پس طبلی و علامت زقی گرانی شکم و
بزرگی آن و درشتی پوست شکم ست و چون دست بر شکم مالند چون زقی یعنی مشکی پرآب نماید
و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد و علاجش علاج ورم جگر است
اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم را به سکنجبین و آب کاسنی و سرد را به سکنجبین
بزوری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و استفراغ ماء اصفر مثل کلکلانج بارد یا حار
بحسب حرارت و برودت مزاج علیل بعد از ان مدرات و مقویات که یا گرم یا سرد مناسبت
نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون رو باس پرسیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیارین
تخم کاسنی مقویات قرص انبرباریس بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و سکنجبین بزوری
بهترین ادویه این مرض ست و علامات لحمی ترهل و آماس جمیع بدن ست و چون انگشت
بر موضع فرو برند مدتی و گودی بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت وگاه باشد که بول
سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان خون و مائیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا
است و علاجش تقویت و سکنجبین ست با آنچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در ریگ گرم
و [illegible] کردن بدن پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانی ست چنانچه در زقی بود و چون
دست بر شکم زنند آواز طبل مسموع شود و ناف برون آید علاجش اسهال برفق ست
بچیزی که احداث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس باد به سکنجبین بزوری و حقنها و شیافات و اضمده کنند او به موضعیه سرگین بز و
سرگین گاو و دیگر و سرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف ناف
نافع از برای طبلی باد و سبوس گندم و نمک گرم کرده کماد نمایند و انکشتان بچشمه های گرم
و استعمال حمام معرق در استسقا را نافع ست تمامی که گرمی افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند

خاصه آب جوش مضر است و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کند عوض آب و غذا دهند مفید است
و همچنین بول شتر و بز که قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با
حرارت و چندان انار خورد که از ذکر آن شرم می آید خلاصی یافت **یرقان اصفر** یا بسبب دفع طبیعت
می باشد صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تپ صفراوی در روزی از روزهای بحران و
اگر پیش از هضم باشد نیک نبود و لیکن اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد و
درین قسم مدد طبیعت باید کرد و از آبزن گرم و خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش
گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره و کف زرد است و علاجش مسهل صفرا است و شربتهای
که جگر را خنک گردانند و غذا و ضمادها ازین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو قسمت
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود الا روی بتیرگی ماند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر پیدا شود و علامت سده جگر گرانی
دران موضع بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر
در جانب مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج مدر بدهند مثل
سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب
مقعر بود و استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی
و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا پیدا شود و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث شود و علاجش
جاهای خنک است و اشربه و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن
تپ است و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از
ضعف مراره پیدا شود و علاجش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است و علامتش
قی صفراوی یا اندک ثقلی در موضع جگر است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا
است و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب سیده و تخم کرفس و رازیانه
و ریوند چینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و یا از سده
مابین مراره و امعاست و علامتش آنکه براز دفعة سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولید
کند و علاجش آنچه گذشت و گشادن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و حقنه که دران فلوس خیارشنبر

حل کرده باشند با روغن بادام تنقیه کردن بغایت مفید ست و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل
کرده باشند قوی تر باشد و یا از قولنج میباشد و علاجش علاج قولنج ست یرقان اسود یا
از سده میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده میباشد و علامت این هر دو آنکه
یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو آنکه در ثانی در شهوت فم معده سا قط شود
و گرانی تمدد از جانب چپ بود و علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سوداست و یا از بسیاری حرارت جگر
و سپرز ست که از خون آن را بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و
علامات سوء مزاج کبدی و طحالی رنگ سیاه بود با سیاهی بول و براز و شکایت هر یک از جانب
چپ و غم و اندوه بی سبب و خبث نفس و علاجش فصد ست و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل
جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه و ماسکه طحال ست و علامتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت
و خروج سوداء بقی و یا اسهال ست و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی شرط ز دفعات و ضماد های
مقوی با لیدن و دلک و ریاضت اگر از سکون و بطالت و دعه باشد و یا از بحران محرقه و
امراض سوداوی میباشد و علامتش آنکه در ان امراض حادث میگردد و از حدوث آن خفی
حاصل میشود و علاجش مدد کردن بر خروج ست و یا از ورم سپرز میباشد و وی او ذکر شد
ورم طحال یعنی آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از ان دموی و آن نیز زود به سوداوی
منتقل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد و بیشتر اورام از زیر سپرز عارض
شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن در ورم درد زیاده میگردد و در
باد تسکین می یابد و بود که آواز قرقره مسموع شود و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و
حرارت و تشنگی و تب گرم و اشتداد رنگ و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا
شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیارشنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و ضماد های
قوی مثل ضماد شعیر و اشبه که در اورام کبد ذکر شده و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز
و تب حاد و اشتداد تب و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال بطریق ورم
صفراوی جگر ست و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی آن و سفیدی روی و زبان
و تیرگی چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از

تنقیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا تخم حرمل گویند کوفته با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرخ
سرشته ضماد نمایند اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و وقوع درد در شکم و نفس
منقطع و سرعت نبض و شریان که بر سپرز و جانب چپ است چنانچه سپرز ... رباینده شود و لاغری بدن و
علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و اسیلم دست چپ است پس ایشان سکنجبین بزوری دهند و مسهل طبیخ
افتیمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده و بیخ و سداب و بیخ سوسن آسمانجونی
کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و قرص کبر و اسیابه سکنجبین ... از سرکه کبر نافع است اگر اشق را بسرکه
طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یک درم قنه سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد اگر سوسن و
گندم بسرکه سرشته ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کند **ریاح طحال** یا از سردی مزاج سپرز و غلبه
سودا در آن میباشد و علامتش نفخ در زیر پهلوی چپ و ورم ... باشد تا آنکه اگر دست بر آن فرو برند
درد فرو نشیند و قراقر کنند و چیزی بر آید علاجش ماء الاصول است که در آن تخم ... داخل کرده باشند
و سفوف صرف دادن و ضمیر ... افتیمون مفید است و نهادن ... اشق و ضمادهای محلل بکار برند

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

هر اسهالی که بود یا از ماکول بود یا از عضوی
یا از هوا نیز میباشد که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال بسیار شود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ...
یا از عضوی غیر معین یا از عضو معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و ماساریقا و روده اما آنچه از ماکول بود
یا از ادویه مسهله میباشد که قوت او در معده یا در روده بماند و علاجش خوردن ...
بروغن گل سرخ چرب کرده یا رب سیب شیرین ... و یا از بسیار خوردن ... که موجب ...
شود و یا چیزی مزلق مثل آلو یا عدس غذای که خوش طعم شود یا ... خورده شود یا انفاخ بود
و تولد ریاح کند و آن مانع استعمال معده شود و غذا ... موجب اسهال گردد علاج
این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام ...
و معده را بحسب خصوصیت که هر مزاجی تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است این را
اسهال ... گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیار ... و سکون ... و
امتلاء بدنست یا از حبس استفراغ که عادت بوده مثل حبس ... و حبس ... و امثال آنست
و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه ... اسهال است و اگر بدن قوی باشد

بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و یا از غلبهٔ صفرا بهمام بد لشت و علامت و علاجش در اسهال
مراری خواهد آمد و یا بسبیل بحران پیدا شود و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا پیدا شود و این در عقب حمیات
وقیه اکثر عارض میگردد و علامتش التهاب و حرارت تن و براز و اختلاف لون و عدم وجود آفتی ست
در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر ذوبان ذوبان لحم و شحم بود صدید غلیظ و چرب بود و در آخر
مثل شحم متساوی القوام گردد و ذوبان لحم نیز اول صدیدی بود اما چرب نبود و در آخر متشابه القوام
گردد و یا از عضو غیر معین و این اسهال طرحی بود و سببش انفجار دبیله پیدا شده در عضوی از اعضای صدر
و ریه و علامتش تقدم ورم ست دران عضو و وقوع لرزه و نافض متواتر و علاجش آنست که شیرهٔ تخم
خیارین با گلاب و قند دهند و یا با تخم [illegible] شراب زرشک حسب احوال و غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه
مرغ و دوا که بعد از پاک شدن قیح دهند گل ارمنی [illegible] با شیر سفید دم الاخوین کلسح از هر یک یکدانگ
تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب ریباس دهند و موضع را بمقویات ضماد نمایند و در
آتش چو قدری بیخ [illegible] داخل نمایند و اگر [illegible] باشد و یا غیر مدی پیدا شد چنانچه [illegible] جمع
گردد و علامتش آنست که دران عضو [illegible] ظاهر شود و قبل اسهال و بعد اسهال خفتی و راحتی دران عضو
پیدا شود و معرفت نوع خلط ببول و براز و با دوار در و عضو و اسهال حاصل توانکرد اگر غب بود
صفراوی ست و اگر ربع بود سوداوی ست و اگر مواظبه بود [illegible] بلغمی باشد و این نوع را اسهال
دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه دائمی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود و از فساد خون ست
و علاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل مزاج با آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که دران ضعف
پیدا شود بضمادات و آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود و این اسهال را دماغی گویند و سببش
فرود آمدن نزله بمعده ست و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد
چند مرتبه متواتر اسهال شود و پس ساکن گردد و با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علاجش آنست که
بقفا تکیه کنند و بالین پست کنند و پیش از آنکه از خواب برخاستن مجال نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند
و آنچه بلغمی برنیاید و در معده بماند یا برودت فرود آمده باشد بچیزی مزلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان
و بارتنگ یا تخم مرو یا بزرقطونا یا با شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب خشخاش و ادویه
قابضه که اسهال باز دارد دادن نشاید و علاج نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت

ذوبانی

اسهال [illegible]

و یا از معده باشد و این را اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن
ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده است از رطوبتی و علامتش بیرون آمدن طعام
است بی تغیری و احساس ثقل و علاجش قی کردنست و جوارش عود و جوارش خرنوب و جوارش
کندر خوردن و یا از ضعف قوت هاضمه پیدا شد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح
در معده است و یا از رطوبتی لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از کار خود بماند و علامتش
ضعف هاضمه و ثقل طعام در معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این وقت خود نه بسرعت چنانکه در
ضعف ماسکه مذکور شده و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل و تعدیل
کوشند و یا در اشیاء که چیزهای نفاخ و کاسر ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش غثیان
و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن رطوبت است به براز و علاجش قی آوردن
با سکنجبین و شبت و عسل و مداومت بجوارشات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه پیدا شده و این
نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف بیکبار دفع نتواند کرد و آنچه
دفع کند منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از ده و از دوازده ساعت در معده نماند
و سبب آن یبوست بود و علاجش چیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا بود در معده علامت
و علاجش و اسهال مراری نماید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهان است علاجش
قی کردنست و خوردن گلقند متوالی بسکنجبین و آشامیدن شراب صندل و شراب لیمون است
و یا از بثور و جوشش و قرحه است و ریشی در معده و علامتش جوشش دهان و خشکی و حرارت است
که از بعد تناول غذا در معده احساس شورش و درد شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در براز
صدید و زرد آب رقیق برآید و علاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند و غذا آش جو بریان کرده
و عدس و برنج شسته با شیره خشخاش دهند و هر روز دو درم تخم خرفه بریان کرده و یک درم
صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ دو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از یک هفته
دفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن ثقل معده باشد
و سببش خلط اکال یا شراب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل [illegible] و حمره و علامتش
بیرون آمدن طعام متغیر منهضم [illegible] سببی از اسباب مذکوره و علاجش نیست که معده را [illegible]

وغذا آنش چو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود والا شوربای گوشت ماکیان فربه دهند و گفته اند که
حسوی که از شیره تازه و نان سپید خشک کرده بسازند از اشیاء قابل معده می باید و یا از جو باشد و این را
اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوس سالم بیرون آید و فعل معده
تمام بود و در معدی ضرری شود و اسهال کبدی با قیح و ریم می باشد و سببش انفجار دبیله کبد است و
علامتش تقدم ورم و ناقص و قشعریره است علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با اشربه و ضمادات
یا غسالی است یعنی مثل غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد یا بسبب سده و سوء مزاج
یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند ورم و سده مذکور شد و گفته اند که غسالی
صعب است و بزودی منتقل زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب تر بود و یا
دم صرف است و این را ذوسنطاریا کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر باشد و علاجش آنست
که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ نیمبرشت و یا امتلاء بدن بود
و علامتش امتلاء بدن است و عدم علامات قیح و درد و با خروج [illegible] و علاجش فصد اکحل
است مادام مریض ضعیف نشده باشد و قابض دهند و چون ضعف پیدا شود محاجم نافع کنند و
از بدن [illegible] و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی می باشد بسبب امتلاء جگر از صفرا و صدید می باشد و
این انفجار دبیله [illegible] یا از انفتاح سده و یا از احتراق [illegible] علاج انفجار مذکور شد و علامت [illegible]
و احتراق و صدیدی و صفراوی آنست که با آن علامات [illegible] ساقط شود و [illegible] از خروج آن
راحت حاصل آید و در وقت خلا معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاجش قابض ندهند
که خوف [illegible] حاصل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل اخلاط سازند [illegible] و اشربه بارده ملطفه که
در آن قبض بسیار نبود چون شراب زرشک و غوره و انار و ریباس و [illegible] اسهال [illegible] است
این با [illegible] مغول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند گاه باشد که در کبدی با زبل جگر بیرون
آید و علامتش آن بود که [illegible] گداخته شود و [illegible] باشد و سببش ضعف جاذبه جگر بود و
علامتش اسهال سفید گاه بود که اندکی سبزی [illegible] قوت [illegible] و قلت خون بدن
و لاغری و زردی رنگ یا سفیدی [illegible] ضعف معلوم شود و اکثر
آن از برودت و رطوبت است [illegible] تقویت جگر نمایند [illegible] از سده که عارض بود در عروق

که معروف است بجهاد اول و علامتش ثقل در جانب راست والاغری و فساد لون است و علاجش تفتیح
سده است با سکنجبین بزوری و شراب دینار و یا ارطوال با شیر از امتلاء سوداوی بیماری آمدن آن
بمعده و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سوداویست بر از ست و علاجش اگر قوی
بود فصد باسلیق و اکحل باید کرد و بمطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز
را تکمید نمایند و ضماد آتش کنند یا از مراره بود هرگاه صفرا از زهره برود و فساد او آن آید
که جهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود و علامتش وقوع آن در تبهای حاد است
و مخرقه با عقب نوشیدن شراب کهنه است علاجش اگر از صفرا بسیار بود به تنقیه هلیله زرد و تمر هندی
و آب انار ترش و شیرین بکر تنقیه نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب
سفرجل و شراب ریباس ساده دهند و غذا دوغ سنگ تابه آهن تاب و ماء الشعیر بریان و شوربا
برنج با آب سماق یا انار دانه دهند و اگر ضعف بود تیهو یا چوزه مرغ بریان کرده انداز بند و اگر
بریان کنند بوقت بریان کردن در گردانیدن آن آب سماق بران بزنند و چون بریان شود
سماق بران پاشند شاید و یا از روده بود و این اسهال معوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده
گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش بیرون آمدن صدید یا غذای غیر کامل الانهضام
و اختلاج معده و حس او در وقت مرور غذا بدو و باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود و
ماء الشعیر بریان کرده و برنج با روغن گل سرخ و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی
دهند و آب باتنگ حقنه نمایند و ترک ترشیهای درشت کنند و از بثور سطح خارج امعا پیدا شود
و درین قسم صدید نبود و درد بالا و زیر و راست و چپ میل میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و
برگ خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب نمایند و از رطوبات فاسده که
در روده جمع شود پیدا شود علامتش خروج آن رطوبات با طعام قابل الانهضام است احوال
معده و علاجش تنقیه است بقی و اسهال پس استعمال سفوفات قابضه از تریاق و سورنجان سرد و تر
پیدا شده که قوت ماسکه را ضعیف گرداند و علامتش آنچیزیست که در زلق گذشته بجز خروج رطوبات
علاجش استعمال جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد و از ضعف ماسکه یا [illegible]
باآن مده استمرار عارض شود و علامتش علامت استمرار است [illegible]

وازانفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود واین را ذوسنطاریا معوی میگویند
ودر روده‌ها غلاظ ورودهای دقاق میباشد ورودها شش ست اول متصل به معده است وآن را
اثناعشری گویند پس صائم پس دقیق واین هر سه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم
واین هر سه را امعاء اغلاظ گویند اگر از انفتاح عروق روده‌ها غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز
بود اول با خون وآخر بیخون بی آنکه علامت بواسیر باشد واگر در امعاء دقاق بود علامتش اول
نزول غالباً بود پس نزول خون رقیق وکف‌ناک با قراقر وباد وعلامت اسهال کبدی نبود وعلاجش
فصد باسلیق است اگر غلبهٔ خون باشد ورب وغوره وریباس وسیب حب الآس با شراب اینها با
گل ارمنی ودم الاخوین وصمغ عربی داخل کرده با زرده تخم مرغ بریان دهند وغذا برنج شسته
بریان کرده با شیرهٔ تخم خشخاش بریان کرده وصمغ عربی داخل نموده با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و
با پخته وصمغ عربی بریان نموده بدهند وحقنهٔ قابض از مثل برنج وحب الآس وگل ارمنی ودم الاخوین
حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مفید باشد قولنج چون اکثر وقوع این درد روده
قولون میباشد نام آنرا ازان اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد در میان هر دو طبقه
روده‌ها بماند وچنان محسوس گردد که گویا پیچوالی دو سوراخ میکند واین با وجود ترشح
طبیعت نیز میباشد وعلامتش قراقر وانتقال درد از موضعی به موضعی وتقدم تناول میوه‌ها و
غذاهای سرد وبادناک وعلاجش شیافها وحقنها که طبیعت را فرود آورد وبادها را بشکند والبته
باید که در لولهٔ حقنه که دو سوراخ داشته باشد بکنند واین نوع قولنج را قولنج ریحی گویند یا از
ثقل است که در امعاء محتبس گردد واین قولنج را قولنج ثقلی نامند وسبب احتباس این غلاظت ثفل
لزج بود ویا از سوداء یا از صفراء بجهت خشکی ثفل یا دق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی
آن یا از حرارت روده‌ها یا ذهاب یا پیوستن آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از
کثرت ریح وحرارت هوا علاجش همه تسکینی در دست تکمادها ودر آب گرم نشانیدن وبعد
ازان استعمال حقنه نمایند که شکم بیاورد وحقنه بجهت ریحی وثقلی وبلغمی وسوداوی صفت
آن بسفایج فستقی تخم کرفس زیرهٔ کرمانی بادیان از هر یک پنج درم شاهترج حب القرطم از
هر یک ده درم گل بنفشه بزر کتان از هر یک سه درم بابونه گل خطمی از هر یک کف در یک من

وپنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بپالایند و ده درم شکر و ده درم فلوس خیارشنبر در آن
حل کرده صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده بعده هر سه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که
در حرارت استعمال نمایند عناب آلو سیاه از هر یک پنجاه عدد بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنج درم
برگ چغندر یک دسته رازیانه شش درم گل خطمی سفید یک کف سپستان در پنج سیر آب بجوشانند
تا پانزده سیر باز ماند بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل کرده صافی نموده ده درم روغن کنجد
اضافه نموده بعده هر سه نیم گرم حقنه کنند و بجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی
بارد الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب تمر هندی آمیزش کرده به عرق
بادیان دهند تا کشاد نیابد غذا ندهند و اگر ضرورت باشد به غذا دادن ماء اللحم و شوربای مرغ
دهند و بعد از کشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و باز در هر کسی [illegible] که پیدا شد بعد از آن در
طبیعت اطلاق چنانچه در موضعش مذکور شد و شیوه استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا پیدا شده
علامتش احساس درد وقت گرسنگی و غلبه تشنگی و قی صفراوی و [illegible] رگها و گرانی و ضربان است و
اگر دموی باشد علاجش فصد باره و تلیین سست [illegible] شراب بنفشه [illegible] و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
پس فصد باسلیق و سایر تدابیر [illegible] و اشربه چنانچه در اورام [illegible] گذشت و یا از التوا
روده ها می باشد و سبب التوای پاره شدن رباطات روده هاست بواسطه حرکت عنیفه یا فتق
یعنی فرود آمدن امعا بکیسه خصیه علامتش درد شدید بعد از حرکتی عنیفه یا سقطه یا ضربه پیدا شده
و احساس ثقل آن بکیسه خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن [illegible] و هموار
دیگر حرکات مختلف تا امعای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمها می باشد و بعد از تلیین طبیعت [illegible]
سعی نمایند چنانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد [illegible]
بطریق [illegible] بیرون نیاید مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد [illegible]
پیدا شود که قسمی علاج هر یک [illegible] علاج دیگر است پس تحقیق [illegible] آن [illegible]
[illegible]
علاج آن تلیین طبیعت بمثل شراب بنفشه و [illegible] خطمی و گاه باشد که به شیرخشت و فلوس
خیارشنبر حاجت افتد و غذا ماش [illegible] باستعمال [illegible] و شیره مغز بادام [illegible] دهند و اگر

تخمها برآید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که با وجود قبض
و حابس ثقل و امعاء ممکن است که از جای دیگر تخمها بیرون آید پس تفحص نمایند که پیشتر از وقوع این
مرض طبیعت قبض بود یا لین و چون متغیر گردد که صادق است اگر از باد باشد علامتش بیرون آمدن
آن بود با براز و سوزش و حرارت در مقعد و علاجش آشامیدن آب سفرجل یا بارتنگ بریان
کرده است و غذا ماء الشعیر و بریان [illegible] و گاورس بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان
و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد [illegible] و ادویه ضمادی نافع درین قسم صفت آن پوست
خشخاش گل سرخ تخم [illegible] سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بیخته بآب [illegible] سرشته و روغن گل سرخ داخل
کرده بر شکم بنهند و اگر [illegible] [illegible] نباید [illegible] باشد [illegible] و اگر از بلغم بود علامتش
بیرون آمدن بلغم باشد با براز و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شربت حب الآس است
با تخم ریحان و تخم [illegible] بریان کرده و غذا [illegible] با [illegible] زیره بریان کرده و [illegible] انداخته بخورد
و گاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف [illegible] تا [illegible] و [illegible] شیاف
نافع درین قسم صفت آن [illegible] زعفران کندر [illegible] عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته
بیخته بآب [illegible] سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند و اکثر اوقات
درین شیاف [illegible] اکثر اقسام زحیر را نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش [illegible] است
از رسیدن سرما [illegible] علاجش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم
[illegible] گرم [illegible] نهادن و گاه [illegible] زمین [illegible] حادث شود [illegible]
[illegible] گل سرخ سرشته [illegible] انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن [illegible]
[illegible] و از ورم کرده [illegible] باشد و علامت آن ثقل [illegible] در آن
موضع است علاجش [illegible] نافع [illegible] گل خطمی و خبازی و [illegible]
[illegible] کرده و درآن [illegible] شیاف نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته [illegible] سرشته
شیاف ساخته استعمال نمایند [illegible] این مرض [illegible] علامتش [illegible]
و انتفاخ و [illegible] آرامی و [illegible] آمدن [illegible] علاجش [illegible] الاصول
است و [illegible] سبوس [illegible] گرم [illegible]

وتشنگی و لهیب سوزش علاجش شراب تمر هندی و اسپغول و تخم لسان الحمل است یا از سوء مزاج
گرم امعا است و علامتش علامات سوء مزاج گرم است و علاجش آب انار ترش و شیرین است یا از اول
بگار است و شیر دنبه کباب مرغ بریان خورده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدیم استعمال
مولدات بلغم است و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات یا از دیدان است
و ذکر آن خواهد آمد سحج یعنی ریش رودها و این چنین بود که سحج رودها رطوبتی مثل زبد برآورده
باشد یا حدت و مضرت صفرا و فضول که بران گذرد و یا از دوا این هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد
سطح رودها از ان رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط دران تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال
با درد رودها است این اگر درد در ناف و بالای آن بود سحج در رودهای بالا است که امعاء دقاق و
امعاء علیا نیز گویند چون با براز مختلط بود دروا باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ
و جگر است و اگر درد زیر ناف بود درد رودهای زیرین است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند
اول خون آید و بعد از آن براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را آهن تاب نمایند که مائیت آن
برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند و پوست خشخاش
نرم سوده یک درم یا دو درم شکر حب الآس یا شراب سنجبار یا شراب سیب لعوق کنند و قرص طباشیر
و قرص کهربا با شیر مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شیر مذکور
بدهند و تخم ریحان بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بدهند و گلسرخ خیربسیار کرده در رودها ساکن
گردانند و غذا برنج با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده و پسته مالیده برو
ریخته بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت بخورند و اگر ضعف غالب بود کباب تیهو یا جوزه مرغ بریان
کرده بدهند و بدان نخی کرده آنچه دراز است آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء دقاق بیشتر شود و
علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی است و غثیان و زردی رنگ و دندان بهم زدن
و از دهن آب رفتن و در روز دهن و مالیدن خشکی کردن و بدخوئی و در سخن سخت خشم گرفتن و گاه
بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه به صرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی کدودانه مشهور است
تولد آن در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه است که گذشته بیرون آمدن آن و اگر در حمام روند
و صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غالب کنند بعد از ان چیزی خاکستر نشکم دهند اگر بالا ناحیه

جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری شیر
دهند و در ناشتا نشستن نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چیزی گران از جایی بجایی
نقل کنند چنانکه نفس شاق شود و بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده
بیکبار در کشند و تا شام نشستن هیچ نخورند بعد از آن نخود آب بخورند اگر پیش از آنکه سفوف بیاشامند
اندک کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار
دوا در کشند بهتر است سفوف دیدان صفت آن سرخس و رمه ترکی قنبیل بابی برنگ کابلی قشر
از هر یک یک درم ترمس شامی تربد سفید مجوف تراشیده قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته
بیخته این مجموع یک خوراک است و آنچه شبیه بکرمی که در سرکه متولد شود و در امعاء مستقیم بود و علامتش
خاریدن مقعد و خروج آن با براز است و علاجش حقنه کردن با آب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس
و تخم حنظل است و فتیل بروغن پسته شفتالو و روغن پسته زردآلو چرب کرده و صبر سقوطری با سرکه
انگوری حل کرده با آن آلوده نموده بردارند و از تخم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارند و چون
تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزهای متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و قطع
آن به صبح ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید بواسیر جمع باسور است و استعمال
لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی پیدا شود و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت
ثؤلول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ بپائین موضع آید و حرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد
و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که متعفن گردد و علاجش تنقیه دماغ است و استعمال مرهم و روغن و استنشاق
با سیاه گرم و اگر تحلیل نیابد بشگافند یا ببرند و بعد از آن علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد
و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه نوع
بود ثؤلولی که صلب است مشابه ثؤلول و عنبی که شبیه بدانه انگور بود و توتی که بشکل توت شامی بود و
هر یک بیرونی و اندرونی پیدا شوند و دامیه میباشد و غیر دامیه علاجش فصد باسلیق است و قیفال و
حجامت ساقین و تنقیه سوداء و اصلاح سپرز و جگر و غذا و مصالح ترشی تراد طبیعت از قبض نگاه
باید داشت بخوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و سپند و بیخ کبر مکی
خشخاش تخم حنظل پوست مار اجزا برابر مثل ارزن از هفده ... کوفته بیخته بر آتش گذارند و دود

و بر بخور سازند آنرا خشک گردانند دوائی که همین عمل کند صفت آن سورنجان ریوند چینی نرم کرده بران
موضع ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان
از هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بیزند و بزرده تخم مرغ و
روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود و حالا خون نمی آید و خواهند که
بیاید زهره گاو و پیاز حلال کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف
گردد این منع کنند بقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس و بشیاف کهربا صفت آن کنند گلنار فارسی
مازو سفید مرمکی اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیاف سازند
هر یک برابر نخود خورند یا عمل نمایند و دستکاران ما هر طریق بدین علاج میکنند لیکن اگر متعدد باشد
تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست اما باد بواسیر بادی بود
غلیظ و عسر التحلیل و دردی مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده برآید و گاهی بجانب
خصیه و قضیب فرود آید و گاهی قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد
و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح غلیظه و علاج تنقیه سودا است
و مداومت بادوا که مسهل ریاح مثل جوارشات و امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال بواسیر
سبب ریاح است که از بواسیر حادث میگردد و انتفاخ عروق بواسیر چنانکه انتفاخ عروق امعا که
ذکر شد سبب اسهال میگردد و علامت علامات بواسیر و مشتبه میشود و بمرور بعلت زلق امعا و فرق
آنست که در آنجا علامت بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن تخم ریح خطائی
کهربای شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بآب سماق بخورند معجون خبث الحدید اند
برای اسهال بواسیر نافع است و خوردن حشیش هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را
نافع است و همچنین هلیله سیاه در روغن گاو بریان کرده لواصیر آن قرحه بود یا حادث در
مقعد و خصیه و از آن صدید و زرد آب سیرود و نافذ باشد و علاج آنست که هر روز حقنه بشارند
و شیاف غوث که در امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند و اگر قرحه
یا از خون و صفرا باشد و علاج فصد باسلیق و بروغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن و بعد از آن
ضماد کردن بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن تخم خطمی و سرشته و خبازی و بابونه

واگر جمع شود و تحلیل نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا
ناصور نشود و انشقاق مقعد از حرارت و خشکی می‌باشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ
و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار می‌دارند و اگر خون
سیلان میکند شاف جوز مع الاخوین و نشب سوده بران چسبانند تا حکه مقعد خارش مقعد از
دیدان خورد می‌باشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی و شور می‌باشد و علامتش غلبه این اخلاط است
و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن مسح مقعد به روغن گل سرخ و سرکه نافع است
خروج مقعد یعنی بیرون آمدن آن و این مرض کودکان را بسیار حادث می‌شود ذروری نافع از برای
خروج مقعد صفت آن برگ مورد و مازو و جوز سرو و گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را
به روغن گل سرخ چرب نموده باشند در آنجا بپاشند و باندرون فرستند باب دهم در امراض
کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است علامتش
تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید و از وضعی بوضعی منتقل بود و کمی آن و رفع امعده
و نیکویی بهضم علاجش حب الاصول است و در آن تخم خربزه و خار خسک و رواس و سپستان
داخل باشد و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک جوشانیده باشند یا بشانند
و ضمادی از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گلسرخ و نمک سازند و یا از ضعف است و حس
یا از سوء مزاج لیس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره و تشنگی بران دلیل باشد و علاجش
اشربه و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد بود سفیدی
قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش حقنه کردن به روغن
بادام تلخ و روغن حب الغار و روغن قسط و البیدن و این روغنها در موضع گرده و مرا اغذیه و اشربه
گرم و معجون ماء الحیوة موافقت بودن و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری گرده
علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است
حلوا نافع از برای این قسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند
سفید به ستور حلوا سازند و نان سپید به روغن گرده بز و گرده گوسفند یکساله نافع است اما سنگ گرده
بعد از این خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده آبزن نافع عسر البول و حصر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول

انشقاق مقعد

حکه مقعد

اسباب هر دو یا آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج
گرم چنانچه در تپهای محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد و یا باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و باز داشتن
آن بسبب ناشی با تنگی مثانه یا ضربتی که بمثانه رسد تا ورم اعضای مستقیم یا ورم رحم یا ثقلی
خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ در امعای مستقیم یا ریش و بثره در مجری که هرگاه بول بآن میرسد
درد میکند پس میل بشاشیدن نمیکند مر باعث الوجع بالا رفتن خصیه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود
تب محرقه و درد و صعب در مثانه و تمدد و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان است و علاجش
آنست که فصد کنند و در آبزن متخذ از بنفشه و خبازی و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند
و ضماد متخذ از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه تقریبا ضماد بابونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع مده شود و درد زیاده گردد و در انضاج کوشند با صنعت و نشانید
در آب گرم چون درد ساکن شود و نشان پختگی او جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد که سنه ضماد نمایند
و دست بمثانه بمالند و چون بکشاید و در بول مده برآید شیره تخم خیارین با شراب بنفشه و با شراب انار
یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و
نشاسته دهند و اگر آماس سرد بود و علاماتش دشواری بول و ثقل و گرانی و تمدد و ضعف و سقوط اشتها
ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزن نشانیدن که در آن بابونه و اکلیل الملک
و حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها سازند و علامات باد ثقل بی آرامی و قلق
و چیزهای بادناک است و علاجش بقانون علاج باید کرد و علاماتی که ذکر شد علامت بسته شدن
ریم و خون سبوق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و ضعف نبض و عرق سرد است و علاجش
در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی نوشند و قاطر بلیر یا به خرگوش را حل
چکانند و علامات و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاج بارد
در آبزن گرم نشانیدن و برفق دست بر زهار مالیدن و علامات و علاج سنگ گرده و مثانه خواهد آمد
و اگر سنگ بزرگ بود و بحرکت کردن مجرا نیفتد که از مجری دور شود و بول بکشاید و اگر خورد بود
در مجری بند شود و درد زیر و سقطه قصد باید کرد و در آبزن که بنفشه و عنب الثعلب و حسک و [illegible]
جوشانیده باشد نشانند و روغن گل سرخ و روغن قسط بمالند و علامات و علاج ورم اعضای گذشته و ورم رحم

باب [illegible]

رحم خواهد آمد و ثقل در ولوبیت و با دکه در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشاندن در همه انواع نافع
است علامات قروح در قطن یعنی موضع استخوانی که بر از مردان بیشتر و بغیر گرانی و تمدد و خروج مده و
خون و قشور خرده در بول و گاه باشد که مثل گوشت پاره‌ها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده
بآن ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با تپش بود و قروح مثانه با
عسر بول و بموضع درد زیر ناف و پشت و علاجش تعدیل اخلاط و اما لا از هر ادویه و بورقیه سفید و سیاه
و آنچه غالب بود استفراغ دقیق و اسهال‌ها و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیافات ابیض و حقنه منقشه
یا روغن گل و سفیده تخم مرغ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه آن است که در آب بزر کتان و حلبه نشانند یا
نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و شوره آن بود و سبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش
حرارت مزاج و رنگ قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه به
تمر هندی ترکرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزر قطونا و امثال آنها و قرصی که درین قسم نافع
است صفت آن مغز تخم خیار سبز یا بزرگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر کتیرا
رب السوس مغز تخم خربزه اجزای مساوی کوفته بیخته با لعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و
هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلاهای خنک بموضع جگر بمالند و اگر صفرا
غالب بود سبزی خشته با آب تمر هندی یا نارنج و شیرخشت حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت
بسبب ریختن چیزی از رطوبت که در آن مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت است
یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوال است و علاجش ترک آن اسباب و
چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل است و غذا یارچه ببره و زیرباله مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناج
و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش مجاری و مثانه و جرب آن باشد و علامتش تناول [illegible] خروج
مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن در جرب علاجش چیزهای تر است که در قرحه ذکر
شد تقطیر البول یا بسبب حدت بول باشد که در مجری سوزش کند بسبب و قتش و لم بود و احتباس
و علامتش نیز علامتش سوزش در ... بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو
است با شیره خشخاش و شیره تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین عوض از تخم خیارین آلست که بدرقه باشد
و در ارجیه ... بول را باز داشتن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن

تقطیر البول

می باشد پس می باید برداشتن تا جمع گردد قادر نباشد تا ضعف واقع نشود بیرون فرستادن نتواند کرد والا اندک اندک
علامتش خروج بول بود بی سوزش و سفیدی و تقدیم تدابیر مبرده و علاجش خوردن اطریفل کشنیزی و جوارش
کمونی مقوی و حب الآس است و نقل مویز دانه ها با عسل تقطیر نیز می باشد و علامتش عسر البول با تقطیر است
و علاجش علاج عسر است بقانونی که گذشت سلسل البول یا از سردی مثانه و استرخای عضله آن
می باشد علامت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که در آن [illegible]
و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه می باشد که آب بسیار بنوشد و مجاری مزاج
میگردد و مثانه ضعیف می شود و علامتش حرارت مزاج است و ازاله سببها ضرر یافتن قرص نافع و تقویت
مثانت آن با شیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با [illegible] اقراص
سازند و اگر ربع پیاله چند و زعفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود [illegible]
مناسب است و سفید بول فراش بول در فراش از استرخای عضله بسبب [illegible] می باشد علاج
سلسل البول که از سردی بود مداومت نماید و در وقت خواب بدن از امتلا از طعام و شراب و میوه
نگاه دارد و سم پیش که آن را نگوید و سم خر را اگر بسوزند و بعسل مصفی بسرشند یا آب بنوشند بسیار
مفید است و دماغ و گرده و قضیب را نیز نافع است بول الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن رگی بود در
گرده یا مثانه بسیار نباید و از گرده بسیار آید و کشودن رگ از ضربه و سقطه می باشد و از تند و گزاز
قوی می باشد و گاه باشد که بعد از آن نیاید چنانچه از مقعده می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن
حادث شود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق است الا آنکه از گزاز بود و قرص کهربا
با شراب حب الآس در همه اقسام نافع است یا از ضعف گرده و ضعف جگر می باشد علامتش آنکه
بول غسالی بود آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت بر وی غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی
و رقت است و یا از ریش می باشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و مثل بول است علاجش
علاج قرحه است حصی الکلی و المثانه سنگ گرده و مثانه سبب فاعلی سنگ حرارت غریبه از اعتدال است و سبب
مادی آن خلط غلیظ لزج است هرگاه ماده را غلظت و لزوجیت کمتر بود دانه اندک اندک منعقد شود و
واقع آنرا دفع کند بتفاریق ریگ بود و علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن است چنان
نماید که چیزی از آن آویخته است خاصه که بر آن تکیه کنند و هرگاه امعاء از ثقل ممتلی شود و در موضع گرده

سلسل البول

بول فراش

[illegible]

درد پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند متبدل بسنگ گرده بود و
گاه بود که در خصیه که در جانب چپ آن گرده بود درد پیدا شود و در پای که از آن جانب بود درد و سستی و خدری
حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج منتقل گردد
و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل باشد
و صاحب قولنج بر خلاف خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد و خارش زهار است و
نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخای بسببی ظاهر و رسوب ریگ خاکستری یا سفید
و پیوسته حریص بر آن مایل بود که دست بر قضیب مالد و هر گاه بول کند در حال خواهد که دیگر بار بول کند و
باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت میباشد و سنگ گرده خرد و نیز درشت و سنگ مثانه در
تنگ بگیرد آن وقت که در رهگذار بول افتد و بول را باز دارد و زنان را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و
سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ کلیه کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده
فربهان را و علاجش آنست که بدن را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار و در بعض اوقات تا
ماده آن مجتمع نشود و از طعامهای غلیظ اجتناب نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در وقت
هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن که در آن بابونه
و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و
پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه گرم مدره دهند چون تخم کرفس و قوه و بادیان و انیسون
و صعتر و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیارین و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره
معتدله چون پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن
بیرون آید بر قضیب و شبت با روغن بنفشه در مجاری و مواضع بمالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر
حصات بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند
تا بآنجا کشند و فلوس خیار شنبر با آب بارزیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد
در آب گرم نشیند و لعابها و روغنها در چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید مثل حجر الیهود و باشد
که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن عقرب بچکانند و خاکستر عقرب دادن عجب اثری دارد و بگیرند عقربی
که بر آن سفیدی غالب بود و در ظرف آهنین نهند و سر آن را محکم کنند و بر روی خشت و تنور تافته که

دران نان سخته باشد بنهند و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی بکدانگ و خون تیس با آب
کرفس یا آب تربچه اول فعلی عجیب دارد و این انتیس بدامیدگویند خاصه تیس چهار ساله که در اول رنگ آب او چون
انگور ذبح کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد
و غبار محفوظ دارند و یک مثقال آنرا بدهند و حب القلب او در تفتیت حصات تاثیری عجیب است و همچنین
شکم و تربچه اگر سنگ مثانه ریخته شود و در نگاه داشتن و بیرون آوردن خطر است و درین همه خطر بیش کمتر
بود اما سنگ گرده را ندیده و نشنیده که بشکافتن بیرون آورده باشند اورام خصیه و قضیب
یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن
و استفراغ صفرا و برگ گوشت است و طلا نافع و درین قسم صفت آن آرد جو عنب الثعلب گشنیز تر کاسنی تازه
کوفته بسرکه انگوری و گلاب و روغن گل سرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلاء تحلیل صفت
آن آرد باقلا آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا سازند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد
باقلا گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته با آب عنب الثعلب و روغن گل سرخ زرده تخم مرغ
سرشته طلا نمایند و یا از بلغم بود و علامتش سفیدی و نرمی درد اندک است و علاجش قی با آب ترب و
شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزرکتان است و یا از سودا بود و علامتش صلابت و
کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر با آن غلبه خون بود فصد اسلیم بکنند و مطبوخ افتیمون
بدهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق گاو کنند فتق و قیله
هرگاه که غشاء صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن و مجری که در انثیین است یکی گشاده شود
بسبب رطوبتی مرخی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا از جای جستن یا یاوه غلیظ یا ضربه از زمین گشادگی
اگر ثربه یا حجاب یا روده با آن فرود آید و بکیس انثیین برسد اگر امعاء فرود آمده آنرا قیلة الامعاء
گویند و اگر ریح فرود آمده آنرا قیلة الریح گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قیلة الماء گویند و قیله را
دو قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در بیضا غلیظ تر شود و آنرا فرد لحمی گویند و علاج
این قسم علاج ورم صلب باشد و اگر گشادگی چنین شود که بکیس انثیین تواند رسید لیس در گوشه آن
بمالد آنرا فتق الانثیین گویند و اگر غشاء مذکور سوراخ شود در برابر ناف یا زیر تر یا بالای تر و
چیزی از ان بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق از بیضتان را نیز عارض میشود و علاج

در صبیان درست شدن فتق وشق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود واز
حرکات قوی و رفع صوت و مجامعت خاصه بر امتلاء و از طعامهای غلیظه و میوه و خسر و سرکه و چیزی
بکیس فرود آید و در آب گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده
بمالند تا بجای خود رود و پیوسته آنرا بسته دارند و ضماد از ین ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازو
صبر سقوطری مورد کندر جوز السرو زفت رومی مقل ارزق ایلیا بیریشیم ماهی و در فتیله رستنی چند بید سقر
فرفیون در روغن سوسن حل کرده و در حلیل چکانند و در قیلة الماء آب کم تر خورند و ضماد از ین ادویه
کنند حلبه سرگین گاو و نشکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود نذل باید کرد بمبضع و در سه
چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال ماند پس مبضع نذل را داغ کنند
نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب انتشار آلت و ضعف شهوت از ضعف بدن میباشد
و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علاجش تدبیر بدن است بتدبیر ناقهان چون
غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلت منی میباشد و علامتش قلت منی وقت
بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی میباشد و علامت غلظت منی انقطاع بهنگام خروج
و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است و علاجش ترطیب بدن است با غذیه و اشربه و
فواکه است و یا از برودت آلات منی میباشد و دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت است
و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل ماء الحیوة و معجون شفا صفت آن زنجبیل
یک جزو دارچینی ده جزو جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک نخود و معجون جالینوس
صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا مشک مصطگی کندر جوز ماثل اجزای مساوی کوفته بیخته به
عسل معجون کنند شربتی مقدار یک نخود و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و به سهولت
بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آن وقت و انتفاع ببرودات است علاجش ببرودات مثل
شیره تخم خرفه و شیر دوغ گاو است و یا از رطوبت میباشد و علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری
و علاجش بمعاجین دافع رطوبت است و یا از ترک مجامعت و یا از مجامعت فراموشی نفس است قلت
اهتمام شهوت و علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باه است و نظر کردن به تناسل حیوانات و استماع
حکایات و احادیث در این باب و یا از فکر و کدورت میباشد مثل زهد و عشق یا شغلی از آن امر

بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در انوقت ضعفی طاری شود و یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته باشد علاجش
رفع و دفع این افکار ست و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده ست بلیح علامات
ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخاء آلت و ضعف بدن ست علامت
و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت ست و عضو ضمور پیدا میشود و علاجش پوشیده مالیدن و در
آب گرم نهادن ست و یا از قلت نفخ در اسافل بدن پیدا شود و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل
باقلا و انجیر و نخود و آب و یا از سردی اعصاب قضیب ست علامتش بسیاری رقت منی ست و سهولت
خروج آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و ضمور و لاغری یعنی آلت و علاجش اگر مزمن باشد معالجه
فالج کنند و تقویت دل و شادی و بوهای خوش و در تقویت باه مطلقا اثری تمام ست اغذیه باهیه
قلیه پیاز مغز کله بره قلیه گنجشک و شیر و گوشت بز فاله مرغ فربه و هریسه شیر برنج و بیضه نیم برشت و ماهی یا
فواکه تر درین خیار و شفتالو و کدو و فواکه سرد و درین انگور خرما مغز پسته مغز گردکان انجیر ادویه
باهیه شقاقل و خصیة الثعلب پنیر مایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوهان سوده شقاقل خولنجان بهمنین
تودرین زرنباد و سورنجان دار چینی بسباسه حبة الخضراء کنجد تخم گزر کتان و از ترشیها اجتناب نمایند
سرعت انزال از حدت پیدا شود علامتش احساس حرارت شود در وقت انزال و علاجش ترک زیادتی آن چیزهای
گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه ست بسبب برودت و
رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و تر ست و
علاجش استفراغ بدن از رطوبت باسهال و قی و بمالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه ست و یا از ضعف
اعضاء رئیسه ست و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت پیدا شود و علاجش تقویت
آن اعضا ست و یا از صغر و عیبه منی و سعت مجاری پیدا شود و فی الجمله چیزهای قابض کمتر شود و
باب یازدهم در امراض ثدی او را هم ثدی در پستان ورم حادث می شود چنانچه
در سائر اعضا چنانچه درین مبحث ذکر می شود اما ورمی که از ریختن لبن و بستن شیر در آن حادث
شود بخصوص با آنست علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی اول ست علاجش آنست که
خرفه را کوفته بسرکه حدت آنرا با آب شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضمادی نافع آرد جو
آرد باقلا با آب گشنیز تازه برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی و بابونه

[illegible]

واکلیل الملک با آب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی دران پیدا شود و مو بزه و ماش را
کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند قلت اللبن نقصان شیر یا از کمی خون شود
بسبب بیماری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال
چیزها گرم که از انها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدم این اسباب است و علاجش منع آن استعمال
اغذیه و اشربه محموده که خون از انها بسیار تولد کند و یا از کمی خون نباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه و
علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت
و بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بغذیه
آنست باب دوازدهم در امراض رحم اورام رحم حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس
طمث یا سقوط اجنه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم گرم تب بود و درد سر و درمیان
ناف و عانه و آن موضع را ثنه گویند و در برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض
و نفس علاجش فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن
ضمادی نافع صندل آرد جو با قلا گل بنفشه گل خطمی سوده بآب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه
و آب خرفه تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعابها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال
آن و بعد ازان در آبزن که دران بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند نشانند و اگر تحلیل
نیابد و جمع شود منضجات مثل بزرکتان و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون منفجر شود و بشیر و نبات حقنه
نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج به روغن گل سرخ رقیق کرده در قبل
حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین اندکی کندر در روغن گل سرخ حل کرده
حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد و در مقعد و تهیج اطراف است و علاجش
قی کردن و مسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل در ابتدا کشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد
کنند ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود و بزرکتان حلبه انجیر زرد و اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند
علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است
و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود و علاجش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سودا و به سبب در تلیین
حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج

در سیلان طمث

بکار بردن و نطول از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و بزر کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید
بکار دارند کثرت سیلان طمث یا امتلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق استفراغ است
و علامتش قوت بدن با وجود سیلان و هم ستن عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ
پیدا نشود حبس آن جایز نباشد و چون بافراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماده از آن جانب
برگردد یا خون بسبب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحد من صناعی معلوم میگردد و با طبیعت مایل
نباشد و در مثل این حال فصد جایز نباشد و حجامت بالای زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و شیاف خطمی که ضعف
آرد و یا و سیر گذشته احتمال نمایند و یا از حدت و رقت خون پیدا باشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش است
در آنچه سیلان میکند و شیر خشت و ترنجبین و زردی آن و علاجش استفراغ است بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره و
تمر هندی و شیر خشت و آشامیدن قرص کهربا یا زرشک و رب به شیرین و شراب ریباس و اگر صباح
دو دانگ بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند
بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از ضعف قوت
ماسکه اوعیه و رقت یا از غلبه سودا نیز که موجب تفتیح آن گردد پیدا شود بعلامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه
در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گرداند رنگ خلط غالب معلوم گردد و علاجش بعد از تنقیه بر جایها
مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم پیدا شود علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که
بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد حاری یا گشادگی ورم پیدا شود
و علاج انفجار مذکور شد و آنچه سبب باقی بود فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرکی
و شب یمانی و پوست انار ساخته استعمال نمایند و اگر دور بود که فرزجه بآن نرسد همین ادویه را در آب
لسان الحمل حل کرده و حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب انجبار دهند
و اطلیه قابضه بر قطن و عانه و تنطیل و سهوا انواع لازم و اگر از احتباس حیض یا از کمی خون پیدا شود
علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و استفراغ و قلت
در ریاضت علاجش و عده و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت است و یا از غلظت خون پیدا شود
بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا با خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت میکند
علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتح یا ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و بادیانه

و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوزبوا کوفته به عسل سه وزن او به سرشته معجون سازند
شربتی دو درم شیافی که حیض را بگشاید صفت آن ابهل و سداب از هر یک یک جزو مویز دو جزو
حلبه را کوفته به زهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بردارند حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر
که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوت القنبع سداب فرفیون اجزای مساوی
کوفته به قند سفید سرشته شیاف سازند و بردارند و یا از خشکی می باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری
بدن است علاجش مداومت بر اشربه و اغذیه و حمامهای رطوبت افزا است و روغن بنفشه و کدو
و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول نمودن **اختناق رحم** این مرض شبیه بصرع بود
و بنوبت دور آید و فرق آن باسکه صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر او وارد شده حدیث کند
بلکه آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن چنان نیاید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود
هرگاه معلول استجابد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج غشی بود
عبیر و خوشبو به بینی داشتن بچه بو ناخوش به بینی داشتن بر حم مناسب بود و روغنهای گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند
در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود معالجه دارد از آن اشتغال نمایند و فصد
صافن کنند و اگر از کثرت منی بود و بسبب و ایارجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر و معرض بشتیر باشند
تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن حلبه و بزرکتان و خبازی
نشانند تا ناف و شکمها چرب و دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل را بآن چرب
نمایند تا آن حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیار شنبر را نیکو فته در نیم من و چهار سیر آب
بجوشانند تا بهشت سیر رسد بپالایند و به قند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن
و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیاورد و هرگاه درد زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر
بیرون آوردن باید کرد ضمادی که درین وقت مفید است تخم حنظل برگ سداب برابر کوفته
بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه باشد که بسبب کاری و قطع جنین احتیاج افتد
و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد زهار و قولن پدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر صلابت شکم ظاهر بود و پیدا
در تسهیل آن اجتهاد باید نمود بلی تاخیر **باب سیزدهم در اوجاع ظهر و مفاصل** **اوجاع ظهر** وجع
در پشت یا از سوء مزاج بلغم خام بود و بعلامات معلوم کنند و علاجش نمایند با سهال و معجون سورنجان

وحب سورنجان نمایند و روغن هائیکه ذکر شد بمالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت
ست علاجش راحت و ترک مجامعت ست و استعمال حمام غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه
ممزوج نموده بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن اشتغال باید نمود و یا از امتلاء رگ بزرگ
ست که بر صلب ست میباشد علامتش ضربان و حرارت ست با علامات غلبه خون علاجش فصد
باسلیق و تسکین حرارت ست اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و
ریحی بود و احتمال بشیافات سخنه نهایت دران موثر ست **اوجاع مفاصل** بطریق عموم اوجاع
در مفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب
و اصابع **نقرس** گویند و بیشتر در ابهام میباشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند از
موضع آن **وجع ورک** خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا بزانو یا
تا کعب بسبب کثرت و قلت ماده و مدت **عرق النسا** نامند و از خواص این اورام ست که پخته
نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد ست و این
مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا و یا مرکب از انها میباشد و نقرس از بلغم و سودا
بی امتزاج صفرا که بدرقه آن بود نادرست و ازین سبب کودکان و خصیان و زنانی که حیض
ایشان منقطع شده باشد حادث نگردد زیرا که ماده صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی تر
اسباب این مرض ست خاصه با امتلاء نقرس و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی ست
یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ ست و سرخی و شدت درد و
ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد ست و اسهال بمطبوخ هلیله زرد و سقمونیا و سورنجان
و در ابتدا ضماد کردن باین ضماد فوفل صندل سرخ و صندل سفید گل سرخ گشنیز تازه خرفه تر
کاسنی تازه لعاب و اگر درد غلبه داشته باشد مثل بزر البنج و پوست خشخاش و افیون یعنی
مخدرات در طلاء داخل نمایند و بعد از ابتدا آرد جو گل بنفشه گل خطمی و خبازی هم در ضمادها اکلیل الملک
و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اقسام اوجاع مفاصل گرم و سرد و اشربه و مسهلات سورنجان
داخل باید کرد که تریاق مفاصل ست علامت صفراوی انتفاخ قلیل و زردی رنگ و
شدت درد و حرارت ست و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در هر یک [illegible]

و به مطبوخ هلیلهٔ زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز بدستور که در امراض
صفراوی دانسته شد عمل کنند ضماد نافع درین قسم آرد جو تراشهٔ کدو و گشنیز تازه کاسنی تر خرفهٔ تر
طحلب ضماد کنند و درین قسم احتیاج به محلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و دردکم و عدم حرارت
و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی ست با آب ترب و عسل و اسهال معجون سورنجان و مسهل و
قی دهند که ماده را نیک نضج داده باشند حب الاصول و سکنگبین و قبل از تنقیه بگل بابونه ضماد نمایند اگر
که محلل ست بی حرارت اما بعد از تنقیه تخم کتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک با روغن قسط ضماد نمایند
علامت سوداوی قلت تمدد و درد و کثرت درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات
سوداست علاجش استفراغ سوداست بحسب مزاج هر کسی بعضو و اسهال و ضماد بعد از نضج
ماده و استعمال ادویه محلله و روغنهای گرم و تر و نطولات علامت ترکیب و اختلافات انتفاعات
می باشد چنانچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاجش مرکب است علاج
مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد و وجع الورک چون ورک مفصل عمیق ست پس علامات
ورم بران نیک ظاهر نمیگردد و در بعض اوقات علاج آن مخالف اوجاع مفاصل باشد
این است که رادع در ابتدا میرسانند زیرا که ماده عمیق بود و رادع موجب حبس و عسر تحلیل میشود
و مفصل را بر خلع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده
بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند در وی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر
بلغمی بود و بقی و حقنها و شیافها و دیگر سنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بمالند و ضمادهای محلل
مثل جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند بعد از آن ضمادهای که بیشتر مذکور
شد بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بنا بر آنکه در ترکیب عمل باید مذکور
ست نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود ضعف تر باشد اما عرق النسا گاه باشد
که پای را لاغری میکنند و وجع حادث می شود و از اوجاع مفاصل عرق النسا و نقرس در
معرض نکس و بازگشتن زیاده است و اضافه عرق النسا و وجع الورک مثل اضافه نقرس
بوده علاجش مثل علاج آن الا آنچه در سر شما کرده شد اگر در قسم دموی عرق النسا و نقرس اگر
فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب

سوداوی

وجع الورک

عرق النسا

باب چهارم در حمیات و روزهای بحران حمی یعنی تب

حمی یوم

حمی دق

السنی نادر واقع میشود ودر کتب ما هر جا تخصیص بجانب وحشی آکثر شده است باب چهارم در
حمیات و روزهای بحران حمی یعنی تب حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد
و بتوسط خون و روح و شرایین در جمیع بدن پراگنده شود و اشتعالی که با فعال ضرر رساند و اجناس
حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد و پس گرمی
از آن بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه با عضاء اصلیه بتخصیص قلب
تاثیر کند پس با روح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند
پس ارواح و اعضاء و این جنس بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار
و تعفن اخلاط یا خارج عروق است و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات
خلطیه بعفونت میباشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز بی عفونت میدارد و بعضی حمی موی را
منحصر بغلیانی دانسته اند حمی یوم حدوث این تب یا از اسباب بادیه بدنیه است یعنی وارد
بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و خواب و اغلب اسهال و ورد
دیگر گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد و هضم طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در
آفتاب و اغتسال بآب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد
و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر با قشعریره
ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث میشود و بعد قی اندک مفارقت کند و اکثر
زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قول اصح است و علاج هر یک
علی التفصیل در کتب مطوله مسطور است و علی الاجمال مقابله بسبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشاهده
در همیه و تسلی در غضبیه و استنشاق و استعمال مفرحات در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و
اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات بآب گرم و استحمام در استحصافیه و این آنست که از اغتسال
بآب سرد حادث میشود و در همه اقسام حمی یوم الا تخمیه غذا بالکلیه نهند و اغذیه لطیفه صالح الکیموس
دهند بتخصیص در یقظی و غمی و همی و جوعی و آنکسانی که در ابدان ایشان حرارت بسیار بود و چه تنوع
در غذا بران جماعت مطلوب بود و حمی دق از اسباب سابقه میباشد مثل تبهای محرقه هر گاه مدت
بکشد و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه

حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب بادیه میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب
و جوع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم تر و مزاج حار و تنزلات حاره صفراویت که دائم از
سر بسینه انصباب نماید خصوص در هوای گرم علامتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف باشد و هرگاه
دست بر وی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی تر گردد و مواضع عروق
و شرایین گرمتر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند این
دلیل قوی باشد که این تب دق است و این تب بر دیگر تبها ... بیش نیکو ... نشود زیرا که همچون مزاج اصلی
گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و فهمیدن موقوف بر دانستن این مقدمه باشد
که در بدن دو جنس رطوبت است و آن اخلاط اربعه اند که رطوبت اولیه اصلی که اتصال
اعضا با آن میباشد و دوم رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور باشد
در عروق که غذا با عضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند و دوم آنچه در افواه عروق ساقیه مشغول
است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی ست که در اعضا پراگنده باشد و مثل شبنم
بر آنها چسپیده باشد آنرا رطوبت طلی گویند چهارم رطوبتی ست که قریب الانعقاد در ریشه باشد
این را رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنا رطوبت افواه عروقی کند و
شروع نماید در افنا رطوبتی طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنا رطوبت طلی کند و شروع
با فنا رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند اسم ذبول گردد و مریض که با نتها این مرتبه رسد کمتر
خلاصی یابد چون این قسم نیز فانی کند و شروع با فنا رطوبت اصلی کند باسم مفتت ... یابد
و هر سه احمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه در مرتبه
دوم بود و یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سوم علاجش نباشد
علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب با غذیه و اشربه باید و مرطب چون ماء الشعیر است و مرغ جوجه و گوشت
بزغاله ... یا چه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی
و عرق گاوزبان با شکر و شیره تخم خیارین ... و شفتالو و ... آلو و مانند آن و آنچه در مرتبه
دوم بود و یا نزدیک بآن محتاج علاج قوی تر باشد پس لعاب ... شیره تخم خرفه مقشر بعرق
گاوزبان گرفته با یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید و شیر ... یا شیر گاو ... آکل کرده

بدهند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با سه درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت
در آبزن نشانند که در آن کدو تازه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه تر جوشانیده باشند
و باید که آب آبزن بغایت ملایم و معتدل بود چنانچه موجب برودت نشود و احداث حرارت نکند و اگر آن
بودی که بعد از تبرید باد افزاید و آب سرد تشنگی نکو علاج بودی که آبزن در زمستان کمتر
باشد و احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از ساعتی که بیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو
بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی کوچک جوش داده
داشته باشد و بعد غالب و مزه یا آب غوره ریخته و اسفاناخ که در آن پخته باشند بدهند و حسب قوت
بالضرور و اغذیه و کیفیت آن تصرف نمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیری
توان داد که اسهال نکرده و الا از آنچه شراب نیلوفر و شراب او سکنجبین و شراب حماض و آب
لیمو و آب انار و امثال اینها چنانکه بسیار ترش نباشد با اینها و شیرها در بار ده و
و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد از این ذکر خواهد شد چیزی همراه نباشد شیر دادن
بغایت مفید است و بهترین شیرها شیر آدم است پس شیر خر پس شیر بز در مادام که دو شیره باشد
در شیر خر شیر الاغ اول باید که خر جوان باشد و نیز بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه
گذشته باشد. و علف آن کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار با درنگ بود و هر
بار که خواهند دوشند نزدیک به بیمار آورند چه اگر دور باشند متغیر میگردد و قدری پاکیزه اندر
ظرفی که در آب گرم باشد نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شیر مقدار روز اول نیم سکرچه
بدهند هر روز نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از آن هر روز نیم
سکرچه کم کنند و سکرچه چهار سیر و ربع یک سیر بود و هر روز که شیر داده باشند بعد
از یک ساعت ببینند اگر قوی ترشیده و فاسد نشده و اگر ترش و شیر
شده باشد فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز از ترشی و
ماهی اجتناب نمایند و مسکن و موضع صاحب را بید یا خوابگاه خوشبوی معطر گردانند و لباسها
کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و آب اختیار کنند و در تابستان رغایت
گرمی کتان بگلاب و صندل و آب گشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کف اندازند

وچون گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند و وقت شب خوابیدن آنرا

حمی دق

دق هرم نیز گویند هرچند از قبیل حمیات نیست اما عادت اطبا در آن در ذیل حمی جریان یافته

استیلای یبوست بود و بعد فراغ از تب و حرارت سببش استیلاء برودت یا ضعف بدن است که

غذا بدل ما یتحلل نبود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلاء حرارت است که تحلیل

رطوبات کرده باشد و اجتناب حرارت غریزی و این سبب پیری و خشکی عارض شده باشد یا از استفراغات یا

افراط در تدبیر علاماتش بول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب و گاه بود

که در ملمس بعد از مدتی حس کرده شود و نبض صغیر صلب و متفاوت بود اما در وقت اشتعال [illegible]

متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود و علاجش ترطیب و تسخین باشد حمی دموی آنرا حمی مطبقه

حمی دموی

گویند از غلیان خون بی عفونت پیدا شود و این قسم را سونوخس خوانند علامتش سرخی رو

و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم و سرخی قاروره و غلظت او بی قشعریره و نافض است

کردن فصد و دادن ماء الشعیر که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ربها مثل [illegible] شربت

و شربت آلو و شربت زرشک و شربت تمر هندی و شربت غوره و شربت انار ترش و شربت انارین و از

عفونت خون است علاماتش علامات سونوخس است با زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم

نبض و بعضی این قسم را مطبقه خوانند و حمی دمویه عفنیه سه صنف است متزایده یعنی آنچه روز بروز عفونت

پذیرد و زیاده شود از آنچه تحلیل کند و متساویه یعنی عفونت مساوی تحلیل بود و متناقصه یعنی عفونت کمتر از تحلیل بود علاجش علاج سونوخس

است اما [illegible] خارج عروق حمیاتی بود که حادث گردد و در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات

حمی صفراوی

نفس و معده و جگر و کلیه و [illegible] مذکور شد حمی صفراوی اگر صفراء خالص در خارج عروق

متعفن شده باشد غب خالص نامند و علامتش آنست که یک روز تب بود و یک روز نبود و با نافض

غب خالص

شدید و قشعریره یعنی در لرزه چنانکه با سوزن در روی میزنند و طول نوبت با نافض و زود گرم

شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قلق و قی مرارتی و باقی علامات صفراوی علاجش

آنست که تا روز سوم شیره تخم کدو دهند با لعاب بهدانه و شربت نیلوفر روز چهارم بعوض شیره

تخم کدو شیره تخم کاهو و شیره تخم خیارین روز پنجم که روز نوبت است سکنجبین باید داد [illegible] بجای

شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو شیره تخم کدو و شیره تخم [illegible] دهند و اگر بعوض شربت

نیلوفر و سکنجبین شکری دهند مناسب است و روز ششم که روز سکون غلیست فی الجمله تحریک مناسب است
و بعوض تخم کدو تخم هندوانه شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین و در این روز مسهل نباید داد که خطر
است و روز هفتم که روز نوبت است اول تجارست بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیرهٔ تخم کدو و شیرهٔ
تخم هندوانه باید داد و در این روز هیچ تحریک غلیظ نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین
و شیرخشت و خمیرهٔ بنفشه با گلقند شکری با عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب [illegible] دهند و روز نهم شیرهٔ
تخم کاسنی و شیرهٔ تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق بیدمشک دهند و سکنجبین نه که بعد از مسهل
دادن سکنجبین نیز چندان [illegible] نیست و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انذار
و روز نوبت است باعتبار روز انذار که فی الجمله حرکتی در مواد از برای اعداد و رفع شدن در روز بحران
ضرورست شیرهٔ تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورست شیرهٔ تخم کدو باید داد و با لعاب
اسبغول از برای تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیهٔ مسهل که اگر چیزی باقیمانده باشد بازالهٔ فوق
شود یا شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بیدمشک اگر تقیه باقی باشد
روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت است و روز نوبت
بقانون [illegible] تسکین ضرورست لیکن تنقیه شده است از تحریک ضروری منفعت
نیست و از برای اعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این نسبت فی الجمله تحریک ضرورست شیرهٔ
تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین بالعاب و اشربهٔ مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بحران است
استعمال محرکات هیچ وجه جایز نیست شیرهٔ تخم هندوانه بالعاب بزرقطونا و شراب نیلوفر و عرق بیدمشک
دهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد شیرهٔ تخم کدو دهند و باعتبار آنکه
روز بعد بحران است و اعانت بر رفع تقیه آنچه طبیعت آنرا بحرکت در آورده و قادر بر دفع آن نشده
محرکی باید پس شیرهٔ تخم خیارین اصل باشد با لعاب بزرقطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم حمی
زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم
حکم حمیات مرکبه دارد و بعلاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غب خالص اگر آب بسیار
خورده باشد قی میتوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس
ثقل و امتلا شود با مسهلات گلقند میتوان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش و آب تمر هندی

واسفاناخ و کدو و از میوه ها انار و هندوانه و امرود و لیمون شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند
مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد و بهتر آنکه دو در روز نوبت مسهل جائز نیست اگر تدبیر این تب چنانکه
نشود از هفت نوبت تجاوز نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص بسیار
باشد که تا شش ماه بکشد و علامت غب غیر خالص نه آنکه نوبت باشد بلکه دوازده ساعت باشد که
بسته چهار ساعت باشد بلکه سی ساعت بسبب امتزاج بلغم با صفرا و علاج آن است که از علاج صفراوی
و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا در داخل عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی که حوالی
دل یا فم معده باشد و یا در عروق حوالی کبد پس از این هر قسم حمی محرقه صفراوی نیست و اگر در بعضی رگها
بود سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و درین هر دو اشتداد تب میباشد یعنی یک روز کمتر
و یک روز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در
محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر نمایند و قرص
کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلای سرد بر دل و جگر بمالند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه
بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبردات بر ناف و پنج سر کرده نهند و گاه باشد که در غب لازم
فصد اکحل فائده دهد و گاه باشد که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمیه نیز میباشد که ماده آن بلغم شور
بود و مرکب از بلغم و صفرا و علاج آن علاج حمیات که از صفرا و بلغم است نمی باشد قسم
اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد و این را مواظبه نامند علامتش ابتدا کردن تب با قشعریره است
و سرما و دیر گرم شدن و خون گرم نشود و قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و بلغمی برآمدن بلغم و
تهیج و زردی رو و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی را نافض و
چند نوبت که گذشت از این سه حال چیزی نبود اما نوبت تا هیجده ساعت تواند بود و بدن از نوبت
گذشته پاک نگردد و علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقند آفتابی هضم کرده گلقند نصف یا مثل
سکنجبین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین مذکور با این نسخه صفت آن رازیانه پنج درم
پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنج درم سرکه سه سیر قند سفید ده سیر
بدستور مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شبت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام
کنند و بعد از آنکه ماده پخته شود و قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای

حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یک درم مصطکی یا انگ تربد سفید مجوف نیم درم شحم حنظل باید انگ کوفته
بیخته با آب حب سازند و با یک شربت است و اگر مقدم بر این مسهل در طبیعت قبض واقع شود
طبیعت را بنجبند که در آن قنطوریون دقیق و مغز خسک انه و لبلاب و سنا مکی و گل خطمی باشد نرم
سازند و اگر وقت خواب یک درم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب باشد
که در آن رازیانه و مرغ و کبابه و شیوخ انداخته باشد و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
در آید معده سنگ شده باشد و اگر تغذیه بر این وجه میسر نشود و آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده
بلغم داخل عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش علامات بلغمی
دائره است الا آنکه با این ناقص نبود و در روز عرق نشود مگر در وقت مفارقت و این تب به دق
شبیه بود و در شبان روز شدتش سماعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه با لطفا
و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین بیع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند
و شراب لیمون و چیزهای که ادرار کند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و بیخ بادیان بسیار داده باشند بعد از آن
سکنجبین بزوری و بالیدن در تبهای بلغمی مناسب بود و اگر لسنج عنکبوت را در تب بلغمی بیاویزند
بالخاصیت فائده دهد حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود در ربع دائره حادث شود
یک روز بگیرد و دو روز ندهد و این یا از سوداییست که از سوداوی طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق
بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک از این اقسام اربعه علامات آن خلط بود که از آن تولد کند
و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از مواظبه بود
دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق
خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم
باشد سکنجبین بزوری دهند و بمطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد
سفید و بسفایج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب
لیمون و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه قسم نافع است و قی به سکنجبین و پوست بیخ خربزه بکنانند
و مسهل از سنا مکی و تمر هندی و خیارشنبر و نشیر خشت سقمونیا با افتیمون و روغن بادام شیرین دهند
و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دائره

حادث شود و این قلیل الوقوع است و علامتش صفرتیه ... بطور و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی
حرارت به بلغمی و ماندگی آن از صفراوی و اشتداد ربعی بود و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن
اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات سوداء علاج عام و مسهلات صفراوی ربع
آنست که روز نوبت هیچ نخورد و ... که سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند
و در میان لرزه آب ... دهند و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کنند
و در آخر تب سکنجبین یا شربت لیمون یا شربت نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب
که در آن مرغ با آب کاسنی و شیره تخم خیارین پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص ماده آنچه لایق دانند
و مرغ و دراج ... اختیار باشد باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود پرهیز ... یعنی
البته ... اقتصار کنند بشوربا ... کسی را که بدان قوی و اشتها ضعیف بود اما ... مقدم البته
باید داد و اگر اشتهای هیچ خوردن نباشد ... اگر دانند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب باشد
قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله ... تا علامات زوال ظاهر شود و در روز مسهل ... و در روز دوم
راحت بود. حمیات مرکبه ... مثلا دو غب یا دو ربع یا ... مثل سوداوی و بلغمی یا دو غب
جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بسبیل مداوله باشد چنانکه یکی برود و دیگری بگیرد یا مداخله چنانکه
یکی بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد یا مشارکه چنانکه در یک زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله
مرکبات آنچه ... شطر الغب است و این تبی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو
خلط از هم متمیز باشند و در غب ... غالب هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و این تب
چنانست پس هر دو یا آنرا دائره بود یا لازمه یا صفراوی که بلغم غالب بود و علامتش غالب و
... است شطر الغب ... که در یک روز قوی تر باشد و علاجش مرکب از علاج صفراوی و
بلغمی ... باشد و می باید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتنا و بر اعراض کنند نه بر نوبت
... مثلا یک دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مداوله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد و بیننده توهم
شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب باشد پس علاج آن بعلاج صفراوی ... خطا و
خسران گردد و اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات از عدد ماهیت یا عدد بعضی مرکبات به
در ... استدلال باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات

تعلق گیرد چنانچه در دو غب و سه ربع بدور مواظبه عدوان معلوم گردد و چنانچه اگر دو روز بگیرد و یک روز
نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز بگذرد و دو روز بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو
خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت سدس باشد پس چون صورت آخر [illegible]
مزاج صحت او استدلال شده باشد در صورت دوم معده و در صورت اول مزاج صحت و
بباید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بزیادتی غلظت و علاج آن مثل علاج ربع
بود بزیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج دادن مسهل نباید بجز قلیل
و جهت تلطیف گویند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود و مادام که ماده ساکن باشد و
متحرک [illegible] نباشد و اگر [illegible] قبل از نضج واجب بود [illegible] دادن مسهل پیش از نضج موجب
طول مرض است و انتظار موجب [illegible] مگر [illegible] در جای انتظار نضج واجب بود و اگر در طبیعت قبض
باشد [illegible] و این [illegible] در روز [illegible] در روز بحران مسهل نشاید داد و در روز ششم
مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم
و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران غیر ایام بحران روزهایی که در آن ایام از ایام بحران
نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم است و بیستم و بیست و چهارم و بیست
و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهایی که در آن ایام بحران ضعیف واقع شود این
ایام را ایام بحران ردی خوانند سوم و پنجم و ششم و سیزدهم و نوزدهم و روزهایی که بحران [illegible]
[illegible] باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هیجدهم و نوزدهم [illegible] روزهایی که
در این ایام بحران واقع شود [illegible] بیست و پنج روز است و پانزده روز باقی بحران نیست [illegible] بحران
[illegible] بحران [illegible] حمیات [illegible] سال [illegible]
[illegible] ادرار بول [illegible] اخراج [illegible] پانزدهم [illegible] در امراض که در جلد
[illegible] و حصبه و جدری [illegible] حصبه بفارسی سرخجه گویند [illegible] جوشیدن [illegible]
[illegible] خون است و جدری آبله را گویند و سبب آن غلیان خون و دفع فضلات است که از خون
در وقت حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون [illegible] مثل شیره انگور تا غلیان نکند
صاف نگردد و [illegible] باشد که سفید و بزرگ بود و [illegible] اندک و [illegible] بیرون آید [illegible]

و اقسام اسب و بدترین هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جدری آنچه پهلوها درشت باشد
یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض تب مطبقه و حمره و درد پشت
و خاریدن بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب و بیداری بود و علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور
فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای عدس فرمایند و از اشربه شراب عناب با عرق گاوزبان و دو درم
خبه یعنی خاکشی که آنرا بزر الشیر از بی شفتک گویند سنگ شسته کرده با شراب عناب بدهند و قدری [illegible]
و بیشتر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند یا خوف فرو شدن بود عدس و لک و بادیان و عناب جلب
و کشنیز از هر یک یک درم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب تخم خبه
یعنی خاکشی بدهند و قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات را گشاده گرداند و
بسهولت برآید و از برای حفظ اعضای باطن بقدر یک دانگ مروارید ناسفته سوده بدهند و از برای
سهولت بروز و تسکین الم بروز آن یک دانگ گل شقایق النعمان بدهند و در ایامی که بروز داده
است یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس مقشر بدهند و اگر در این مطبوخ چند عدد انجیر باشد
بهتر است و اگر طبیعت محبوس باشد و مغز [illegible] نرم بود تنقیه کنند اگر از آن طبیعت [illegible] سکنجبین
کرب باید قبض نکنند و اگر به قی افتد آن بشراب صندل یا شراب سفرجل چیزی نشاید و غذا عدس
که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند بهتر باشد و
کنند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب حل کرده [illegible] ساده نموده و با [illegible]
تر کرده در چشم چکانند تا منع برآمدن آبله در چشم کنند و اگر با [illegible] آبله [illegible] کرده باشند
ببندند بخاصیت این عمل کنند و صندل را با گلاب سوده در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله در آنجا
کنند و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر
جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و آب [illegible]
خواب تحمل نیاورد برآرد و چون آبله [illegible] خوابانند در ریگ که نهایت نرم بود [illegible] و اگر
موضعی ریش گردد گلنار و اقاقیا [illegible] دو درم آرد جو نرم سوده برآن بریزند و اگر آبله در چشم [illegible]
[illegible] شود و از این قوی تر آنکه عدس و گلسرخ و [illegible]
در آب بجوشانند پس قدری نمک در وی افکنند و پاره پنبه بآن تر کرده بر آبلها نهند و از جایکه آبلها

تنگ افتد بود و نمک آب دور دارند بثوری بسیار باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ و بهین بیشتر باشد و فتد
پیدا میشود با خاریدن و کرب و یا از خون پیدا شده علامتش بسیار سرخ بودن ست با حرارت و زرد
ظاهر گردد و در روز بیشتر بود و علاجش فصد اکحل ست در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن
می باشد تلیین طبیعت باب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو و در وقت ظهور آن
آب فاتر بر بدن بریزند و سرکه با آب بخورد یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس
و تمر هندی باشد و از میوه آلو و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم باشد علامتش میل آن
سفیدی و هیجان آن در شب ست و علاجش آنست که مطبوخ هلیله زرد منقوی به تبرید دهند و
غذا شوربای ماش و نخود باشد و از شربت سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب گرم
و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن بمالند یا شرا آماس سرخ بود که بسر و روی
پیشانی حادث گردد و علامتش سرخی آماس و درد و ضربان در سر و روی ست علاجش فصد قیفال
و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بشیر خشت و تمر هندی و در وقت تلیین صندلین و فوفل گلاب
بر حلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرو نیاید و غذا شوربای ماء الشعیر و عدس با تمر هندی ترش
کرده ست و از شربت شراب عناب به تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ با آب کشنیز سبز سوده
طلا نمایند و اگر شگافته شود و زرد آب بیرون آید و مرهم سفیده و روغن گل سرخ و مرداسنگ مرهم
بگذارند جرب یعنی گر یا خشک ست یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه بالجمله جرب از فساد
خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا سوخته علاجش اگر
مانعی نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنای مکی
و خیار شنبر و همه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب رومی از مجربات ست هر روز نیم مثقال
خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک
جماع نافع ترین چیزهاست جرب و حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار دارند طلای نافع از برای
جرب ... منفعت آن زراوند زرنیخ مامیران فلفل مرداسنگ ... کبریت الحمد نوشادر ...
کبریت زرد کوفته بیخته اجزای مساوی با روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای نافع
از برای خشک ... آن ... مرداسنگ ... مقتول ...

سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر دارو ها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر
روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع ست قوبا بفارسی برلون گویند و بهندی
داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و [illegible] آنچه [illegible] بنهند و اگر اندک
بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه مزمن باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن [illegible]
بود که وصلی آهن با آهن گذارند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند
و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم ست مرداسنگ زرد و صمغ آلو و حضض کوفته بسرکه و روغن
گل سرخ سرشته طلا نمایند و سیماب هم در داروی مذکور مناسب ست سعفه جوششی بود که منتشر
گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار باشد و بیشتر علاج آن اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند
و اگر صفرا یا بلغم بود یا سودا بود بآنچه مناسب آن بود تنقیه کنند و طلا نافع صفت آن [illegible] از زرد
سفید مرداسنگ کات سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند
طلا دیگر گل [illegible] و نمک طعام نیم جزو سوده بسرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا دیگر خاص
جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ پوست انار کوفته بسرکه انگوری و روغن گل سرخ سرشته
طلا نمایند [illegible] گاه بر آمدن [illegible] بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن [illegible] غالب مسهل
باید داد و ترک گوشت و شیرینها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت مرغ [illegible]
میوه انار ترش و ریباس یا غوره یا تمر هندی مناسب ست [illegible] نافع از برای [illegible] صفت
آن زرنیخ [illegible] آلوی [illegible] قوبا [illegible] در آب آن [illegible]
کرده [illegible] نافع که در ابتدا
استعمال کرده [illegible] صفت آن صندل [illegible] سوده [illegible] آب [illegible]
و [illegible] سرکه سرشته طلا نمایند و اگر [illegible] خواهند گل [illegible]
[illegible] گندم [illegible] کوفته [illegible] بر آن [illegible]
خواهند که [illegible] بر آن [illegible]
پاک [illegible] مرداسنگ [illegible] سفید [illegible] روغن گل سرخ [illegible]
[illegible] گرم [illegible] طلا [illegible]

گاه شود و گاه نیست شود و علاجش فصد و تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربهٔ بارده و در ابتدا
مازو سبز بسرکه سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند و یا اسبغول بسرکه سرشته ضماد نمایند
و اگر درد قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بر آن برف یا یخ نهند اگر دفع شود
فبها و الا در روغن گرم نهند تا تحلیل بیابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته پیش شگافته
بر آن بندند یا گندم را خائیده بر آن بندند یا تخم مرو و انجیر کوفته بر آن نهند تا پخته شود و پیش بشگافند
بعد از آن بایدوا مرهم نهند تا التیام آن ارتج گویند و سببش تخم یعنی تولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی
یا مرکب از هر دو بود و علامتش آنکه بسیار بود و غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود به مسهل
اختصار نماید و اگر عدد آن اندک باشد به طلا دفع کنند و سیاه دانه یا کرفس نارنج یا سرگین بز بسرکه
سوده طلا نمایند زائل گردد و زرنیخ زرد با مویزدانه برون کرده طلا نمایند زایل گردد و حمره یعنی
در میان عوام به سرخ باد معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بر آن
بمالند زائل شود و باز زود سرخ شود و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بمو
و از جای بجای رود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا
آش جو از اشربه شراب عناب که تمر هندی نرش کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل
سوده و گشنیز تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسبغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم
محتاج به محلل نباشد و غیر خالص آنچه که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کرده بود
درد کند و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه باشد علاجش فصد کنند و
پس استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلاء رادع پس طلای محلل مثل خطمی و خبازی و آرد جو
حمره تخم دانها باشد بسبب اینکه متفرق پیدا شوند و مجتمع پیدا شوند و بعد بیت سرخ پیدا شود پیش از آنکه
ریشه گردد و درد آن بنهایت بود و مثل درد عضوی که آتش بر آن نهند و علاجش فصد و اسهال
صفرا پس در سرکه رابزر بنج که طین خر ریزند تا بر جوش شود پس قدری کافور قیصوری بر آن
ریزند و مواضع حمره طلا کنند نار فارسی مثل حمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطها سرخ
مثل زبانهٔ آتش پیدا شود و علاجش مثل علاج حمره بود و بعد از فصد و اسهال پرهیز باشد که رطوبت
و مائیت در خون احداث کند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و خشخاش لوکه و و قنج

طلای نافع از برای نار فارسی صفتان مازو سبز حضض مکی کافور قیصوری سوده به سرکه و لعاب
اسپغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند فصل حمره و آن ورمی بود
از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان ست علاجش فصد باسلیق است و در ابتدا طلا از
شرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده به سرکه و آب کشنیز تازه و اگر ازین طلا درد
زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو
کشنیز تازه خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بینند که از آنچه هست زیاده میشود طلای از
آرد جو و آرد باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بینند که کمتر میشود طلای از بابونه و اکلیل الملک
و بزر کتان و حلبه کنند و در همه اورام که از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رادع
و در تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر بینند
که تحلیل نیافته و جمع مده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا پخته شود و
تدبیر گشادن آن کنند و مثل سرگین کبوتر و اشق یا بآلت ها اورام مغابن مغابن سه عضو بود که هر یکی
مفرغه عضو رئیس واقع شده اند اباط یعنی زیر بغل که مفرغه دل باشند و اربیه یعنی بیخ ران که مفرغه
جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس هر دو گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث
گردد و از آن جهت که اعضاء رئیسه ورا بآنجا دفع کرده اند و یا بر اطراف رانیشی یا ورمی
بود و از آن موضع متوجه آن عضو ما دفع شده باشد چون بآن عضو رسد و در آنجا بماند زیرا که گوشت
نرم دارد و آنرا لحوم رخو گویند علاجش تنقیه و مرخیات در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال
مثل آب گرم ریختن بآنجا و مسکه بالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع
جائز نبود درین موضع خنازیر و سلعه و غدد و خنازیر ورم صلب و غلیظ بود و بر اطراف آن گرهی ها ناهموار
باشد و در گوشت لینه بود و در لحوم رخو خاصه بر گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یک کیسه و
سلعه ورمی بود مختلف باشد در حجم از مقدار نخودی یا مقدار خربزه او را کیسه بود و در گوشت بسته
نباشد و با انگشت توان گرفت و به هر جانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است دهنیه و ادرینه
لحمیه و شرابیه یعنی و اندرون مثل این چیزها بود و غده ورمی بود صلب بمقدار فندق یا خردتر و بیشتر
و پیشانی بسیار واقع میشود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد

حمره

اورام مغابن

ونرم شود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند و گاه بود که عود نکند علاج
این مرض تنقیه بلغم بود بقی و اسهال بایارج فیقرای مقوی یا غاریقون و ضماد کردن به داخلیون
حلبه و بزرکتان و خبازی را به داخلیون و ادویه سائر مسوده هم آمیخته ضماد کنند و سم گوزن سوخته در
زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر باین تدبیرات ملاومت باینها تحلیل یابد فبها و الا پخته
گردانند و شگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و بآنچه ذکر شد تحلیل نیابد از این دو کار باید کرد
شگافتن و بیرون آوردن با کیسه که آنرا کیسهء سلعه گویند یا ادویه معفنه ریش گردانند صفت آن یک
آب نار سیاه چهار جزو زرنیخ دو جزو توبال مس سه جزو نطرون دو جزو مجموعه را نرم سوده به روغن گل سرخ
سرشته طلا نمایند و بعد تنقیه با ادویه محلله و معفنه علاج نتوانکرد و دفع آن جز بیرون کردن نباشد
و بعد وراء به داخلیون ضماد کنند و بر بالای آن پارسه گذاشته محکم به بندند داء الثعلب و داء الحیه
اگر با ریختن موی سر و ریش لحیه تنگ سر و سفید ار الحیه گویند و الا داء الثعلب می نامند یا از بلغم بود
علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم است بقی و تخم ترب و شبت
و عسل و اسهال بایارج فیقرای مقوی با غاریقون است و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و
سنبادان چینیا بعسل طلا نمایند یا پیاز بعسل یا با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین با سرکه
عسل سوده طلا نمایند یا از صفرا بود باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سائر علامات صفرا
باشد علاجش تنقیه است بحب قرص بنفشه و بمطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند
پس لبوب فندق یا پوست سوخته آن به سرکه سرشته طلا نمایند یا از سودا بود باشد علامتش تیرگی رنگ و
کدورت و درشتی موضع و سائر علامات سودا است علاجش اسهال است بحب افتیمون و معجون
نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز بعسل مالیدن و پیه خرس و شحم خر را سوزانند یا نیم نی
خشک کرده سوده طلا کنند در روغن مویسته بمالند و یا از خون بود باشد علامتش سرخی موضع و علامات
غلبه خون است علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره و سم خر اهلی را سوخته خاکستر آنرا به روغن کنجد
سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام
موی بر وی باند کاسب برص و نمش و خیلان یا کلف پس حدوثش کدورت بود و زردی و تغیر رنگ
واندکی بسیاهی آمیخته یا بسبزی و نمش حدوثش سیاهی است که بسرخی زند بتغیر الشکل ...

مکلف رنگین تر بود و سرخی دران بیشتر است برش نقطه های سیاه بود و گاه باشد که بسبز میگردد مایل باشد و بیشتر در زردی نمش
واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با ثقل مواد بود دفع
نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش فصد و اسهال خلط سوداوی است پس طلا کردن تخم خربزه
و تخم ترب و قسط و ابرسا و خردل و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را
بسوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند و باد و یه مذکوره طلا کنند صنان یعنی بوی بغل و امثال آن صنان
تغیر رایحه و نتن الابط و زیر پستان و میان انگشتان پاهی و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط
و حدت آنها بود علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان را صندل سفید و برگ مورد و اکلیل
سوده طلا نمایند فوری تحت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مردار سنگ
گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و
جهت سر هم مناسب است و اگر بسبب کوکان و لیمون باشد با آن ادویه پوست درخت مازو و
جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه اما بهق سفید علامتش آنست که سپید
شود بلکه سفیدی بر رنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و آماس نبود و موی که از انجا بر آید
سیاه بود علاجش اسهال است با یارج فیقرا و تخم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب
نمایند و سرکنگبین و اطریفل کشنیزی مداومت نمایند طلا نافع از برای بهق ابیض مس شامی
پوست بیخ کبر و شاه ترج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته
و شب طلا کنند اما بهق سیاه تیره پوست عضو است بسیاهی سبب آن غلبه سودا بود
بحرین علامتش آنست که چون دست بر آن مالند سبوس ازان ریخته شود و مدخل مرض [illegible] علاج
فصد است و اسهال سودا و حمام و امر طبیب در ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن ادویه طلای
مذکوره و نوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود و قوی با خارییدن و
تقشر مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود یا زیادتی اسهال و ترطیب مزاج برص
سفیدی که بر بعض اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن ضعف
قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خونی که غذای آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو
است از برودت و رطوبت و حدوث طبیعی بدهی در دا اگرچه آن خون که غذای او میگردد نیکو بود و از بلغمیه

خالی و گاه بود که بر موضع حجامت یا نشتر آن برص حادث شود و بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت
برص سفیدی براق و آماس در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست
آن موضع اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر در گو افتد و چون سوزن
در زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند آنکه مرض را گفته اند که بوا رغنا عن البرء لا یکادون یبرأ یعنی
مرضی است که اطبا از علاج آن چشم بسته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان صلاح داشته توجه
علاج شده اند و علاجش استفراغ بلغم است تبدیل مزاج بعلاجهای گرم و خوردن تریاق و شرب دوا و ...
طلاهای نافع مجرب برص سفید صفت آن نکند سفیدرنگ ... دمی خردل ... خربق ... کنند ... بنیر
بوره ... سفید بیاز ... [illegible]
سمی ... [illegible]
ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کند و باشد که ... روز بار ... دیگر آبله ... زرد آب ... واز
شود و ... باید جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از غبار ... لبهایش ... بود
و چنان بود که ... نافع تر آن تمام مرهم می باشد به هر جای که افتاده نهند و بر بالای ... و بر ... بند
چنانچه لبهای آن درست بر هم نشیند و چیزی در اندرون نرود و از موی و غیر آن و اگر تازه شود و
سه روز بران گذشته بود ولیکن ... نگرفته بود و آنرا ... تا ... آن ... وصل ... نهاده
اگر جراحت ... و غبار بود ... بر جراحت ... ساخته ... صفت آن ... الاخوین
کوفته بیخته ... در حوالی آن صندل ... و قوفل ... تازه و آب ... تازه و آب
خرفه تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال ... نمایند ... جراحت ... رسد ...
و اگر ... باشد و از آنچه ... گوشت افتاده باشد ... جراحت ... آن ... کشیده ...
... باشد که رطوبت ... درین ... نیز ... باد ... و ... باشد ...
... باشد ... درین وقت نافع ... زرد ... و ...
... مغسول ... گوفته ... بیاشند و ... باید که ... آن ...
و ... باشد و ... زرد آب ... آسانی بیرون توانند آمد و هرگاه
خواهند که پاک کرده ... پاک گردانند ... که ... پاک گردانیدن آن استعمال

کرده بپشوند و صفت آن مرداسنگ انزروت اسفیداج دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد
بروغن گل سرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن عنبر قلم کاو کنند نسب
مرهمی هندی مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاؤ مرکی سرخ دو درم روغن کنجد نیم سیر کندر بهروزه
نیم دانگ موم سفید پیاز پاؤ سیر اول پیاز را در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده
موم در ان بگدازند پس ادویه را کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی برشته بمالند تا سرد شود پس
بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل میگرداند و چون گوشت تازه
برآورد با دویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه اینست مرداسنگ سوخته برگ سوسن بابلیه
تازه و سبز گلنار فارسی زرد چوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر
عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلا بدن اول شروع بر آن
اعراض شروع نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد
را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب قطع آمدن خون چرک را خواهد آمد و اما جراحت عصب را
چندان نگذارند که از ورم کردن ایمن شود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول حر آن
بدماغ و از آب و هوای سرد نگهدارند و اگر ورم کند آرد جو آرد باقلا و بزرکتان سوده و نیم پخته
ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب که تشنج میکند ببرند بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت گردن
را بروغن بنفشه و پیه لبا و پیه مرغ فانکی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد و جبار
باید گذشت و اگر در ان استخوان پاره ای عظمی یا عصبی پیدا شود و نیرا و ندیدحرج ضماد کنند تا بیرون آید
پس کندر و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن افسا و گوشت فاسد
را هم نیز بجارد فع کنند و استخوان را نیز اشند و اگر جراحت بر شکم در روده و ترب بیرون آید باندرون اندر سنند
و شکم بدوزند و اگر روده یا ورم کرده باشد و باندرون نرود باید تا تکمید کنند تا ورم برود و پیش سینه را
و پایها کمیل را گرفته او را برداراند تا پشت او مجرب کرد و روده باندرون رود و اگر با این عمل باندرون نرود
دهن جراحت بقدر یکه روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی قرار رسد که تریب نیز با سیاه شده باشد
آنمقدار که متغیر بوده ببرند و سر رگی بزرگ که در ان بوده ریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت
احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش در روغن کرم و غیره و روغن زرد آب گرم و از

آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله برنخیزد طلا با خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید تازه و
پوست طلیط و درخت بید که آنرا بفارسی بید مشک گویند سود و طلا نمایند یا گل ارمنی و سرکه و
آب ... اگر آبله زند و عظیم بود فصد باید کرد تا طبیعت ... [illegible] یا مرهم اسفیداج بران نهند و اگر الم بسیار
عظیم بود مرهم کافور علاج کنند صفت آن ... [illegible] آب انار ... [illegible] خشک کنند
چنانکه ... [illegible] یک جزو ... [illegible] دو جزو
... [illegible]
... [illegible]
بران ... [illegible]
... [illegible]
مرهم کافوری طلا کنند و اگر ... [illegible]
طلا کنند از آفتاب ... [illegible]
و تازیانه و جز ... و علاج ... [illegible]
بر وی افتد یا ضرب ... [illegible]
ست ... [illegible]
مگر دران موضع که تفرق اتصال شود و خون ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] خوردن ... [illegible]
که آنرا ... [illegible] سه درم ... [illegible]
دو درم ... [illegible]
صفت آن ... [illegible] گل ارمنی و فوفل و صندل از هر یک ... [illegible]
بادام ... [illegible] تخم ... [illegible] خالص ... [illegible]
بخوردن ... [illegible]
دادن ... [illegible] درم ... [illegible] چهار درم ... [illegible]

وصاف نموده نقند شیرین کرده بربندند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر
و گلنار فارسی کوفته بروغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و لفظ الم
باقی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی در تفقیح عدس دهند و اگر کسی را چوب
و تازیانه و امثال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا
کرده باشند بر موضع ضرب پوشند و تا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بران موضع پاشند
پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد اگر مرداسنگ و سفیداب قلعی و موم سفید در روغن
گل سرخ مرهم سازند و بمالند نافع باشد علاج خلع و کسر خلع بیرون آمدن زائده استخوان است
تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است که میان هر دو اتصال موضع هر دو بآن بود و وثی اندکی
بیرون آمدن باشد نه تمام و بعضی گویند که آنرا سهی نیز گویند که باستخوان و آنچه بگرد آن در آمده
است برسد علامت آن خلاع ظاهر میشود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو و از
مقابله پیوست علیل با دست صحیح مقابله کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورک را دشوار توانند شناخت
زیرا که سر عضو هرگاه منخلع گردد در بغل افتد پس ظاهر شود و سر ران در اربیه یا ناحیه ورک
افتد و اینجا گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامت لازم بازو موی دست بر سست که در
زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود رسانیدن دوم آن دست بدندانها و پهلو و علامت بیرون شدن
آن بود و در از شدن بر این ها بود و از پای اگر بجانب پیش افتاده باشد و ظهور ورم در اربیه و
عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر
است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو افتادن اربیه و کاسه شدن آن و علامت
وثی آن بود که در مفاصل اندک تغیری و موی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و در
بعضی حرکات به جانب ممکن بود و علاج خلع راسها را وفق بشکل طبعی باز آرند علاجی که نافع از
برای خلع صفت آن باش مقشر ده درم گل ارمنی مرکی خطمی سفید گل سرخ از هر یک سه درم برگ
مورد سی درم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و وثی همین اینجا طلا موافق و کافی بود
اما کسر و آن شکستن استخوان است عضو را و استخوان را موافق مساوی گردانند و گاه پیدا شود که
بعضی از پارهای استخوان کرد صلاح آن افتد و آید و جست و در باید کرد و عضو را باید بست

بر باطرفاد معتدل در سستی و محکمی اعتدال بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای
آن موضع کسر را محکم به چند پیچ فاده و دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گردش متوجه
زیر آن شوند و در هر دو پیچید سست تر از ابتدا محکم پیچند و چندانکه می پیچند اندکی به سستی مایل کنند پس باید و به جبایر طلا
کنند و ببندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز نگشایند مگر آنکه درد و قوت حادث
گردد و باد دوران رباط سرخ گردد و پس باید گشاد و شست تا دوباره بستند و اگر خارش قوی عارض
گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا بریزند تا خارش ساکن گردد و یک ساعت
استراحت نموده باز ببندند و رفاده را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز
بگذارند و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکمتر از آنکه اول بسته اند ببندند و بگشایند
الا در چهار و پنج روز یا زیاده ضماد و جز از عدس و مغاث و بغدادی و سماق مثلا و گل ارمنی و
آب مورد سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و هرنانه و برنج یا بطون بقر و بطون بره و
برغاله و در آخر امر در وقت انعقاد شدید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انعقاد
شدید پیدا شدن خوشست بر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جبر را بآنجا
که از مشام ترشح نموده و باید که قبل از انعقاد و تقلب عضو را حرکت قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی
بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیر پیچ دهن گشاده دارند
و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون درد آب کم گردد و از ورم ایمن گردند هم سر بسته ببندند و اگر خون
بیرون رود تخم بیجاد از صبر و کندر و مرصافی و دم الاخوین بر وی ساخته پاشند تا خون بسته
بیرون آوردن خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا ضماد کنند اما خار و آنچه مانند
آن بود و بیخ نی یا ... با کوبید و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند
و زفت و علک البطم کوفته به عسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس آرد و سنبل به عسل سرشته ضماد کنند
فساد اطراف بسبب سرما سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم است بآنجا و مختفی و محتبس
شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم نکرده باشد فاسد نشده باشد
لیکن ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که
در آن شلغم و گاو گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک ... جوشانیده باشند و چون

بیرون آرد و بعد روغن مذکور بمالند و اگر منقار سیاه شده باشد و بیشتر ما در آن نهند و پیش پای نگسسته و ببرند
در آب گرم نهند پس نمک اندازی و آب یا سرکه گرم کرده طلا کنند و ببندد و سه ساعت سرکه و آب
نمک بشویند یا با شراب نمک [illegible] و اگر آفتی [illegible] ابتدای آن [illegible] کرده باشند [illegible] یا بپزند و با
روغن بشویند یا روغن گاو و [illegible] بمالند [illegible] و بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده یا سیاه
گردیده بیفتد پس علاج [illegible] علاج کنند [illegible] در نظر و [illegible] افتد از مسکن [illegible] بهم
دیگر باب [illegible] و علاج [illegible] و اگر [illegible] نظر و [illegible] بسیار [illegible] از نگاه داشتن گربه و [illegible] و
طاوس [illegible] خار پشت [illegible] [illegible] خانه [illegible] از آنجا بگریزند و اگر [illegible] بعضی گفته اند که
مار [illegible] پوست [illegible] و اگر ریسمان را بقطران سیاه و [illegible] آلوده کنند و بر گرد خوابگاهها
گردانند بیرون [illegible] تخم [illegible] درخت انار و بیخ آن [illegible] و در جامه خواب نهادن آن تا
همین عمل کند و از چیزها [illegible] بار [illegible] کوهی [illegible] شاخ گوزن و موی آدمی [illegible]
و گوگرد و خردل اگر [illegible] بار نهند [illegible] و عقاب از [illegible] بالا [illegible]
بار روغن گاو [illegible] [illegible] آن [illegible] حنظل [illegible] آب [illegible]
و آن آب را در خانه پراگنده کنند و اگر [illegible] آلوده کنند [illegible] آنجا جمع شوند
[illegible] و [illegible] گاو [illegible] سیاه [illegible] چوب [illegible] و [illegible] آن و اگر [illegible] را
بروغن [illegible] کنند [illegible] و [illegible] [illegible] اگر [illegible] پوست [illegible] کنند
یا دم [illegible] کنند باقی موشان [illegible] در خانه [illegible] زعفران آلوده [illegible] علاج
[illegible] حیات [illegible] اول [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] سانپ [illegible] [illegible] آب [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] باشد فی الحال
[illegible] و اگر [illegible] استخوان و اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] گرداند [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] و اگر تریاق فاروق [illegible] اول [illegible] آخر فائده [illegible]

حیات جمع [illegible]

تریاق فاروق جهت این نفع یکمثقال بود و خوردن خلاصه یکمثقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و
گفته اند که خوردن ثوم با شراب یا شیر یا شراب یا با پیاز یا با گندنا یا تخم [illegible] از علاج دیگر که از برای جمیع
گزیدنها و زهرها نافع است و اگر چیزی دفع آن نشود [illegible] آن شدن غلطهای مخصوص بود و اصل [illegible]
که در نواحی استرآباد است بسیار و [illegible] آن [illegible] رسیده [illegible] عقرب
بعد از بستن بالای آن و استعمال [illegible] نمودن [illegible] گرم کنند یا [illegible] گرفته و گرم کرده ضماد کنند
و خوردن آن شیر سفید بود و عقرب [illegible] اگر [illegible] ضماد کنند و [illegible]
اجتناب کنند و [illegible] که عقرب بسیار باشد اجتناب [illegible] از خوردن [illegible]
[illegible] و عضا و سام ابرص [illegible] بهترین علاج آن شیر دادن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] هر کدام از اینها اگر [illegible]
[illegible] ان [illegible] و [illegible]
[illegible] طلا کنند و یا فتیله [illegible] مذکور طلا کنند و اگر
[illegible] ساکن نشود و بسیار [illegible] گرم کرده [illegible] باشد [illegible] اما
سام ابرص که [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
و اگر [illegible] آن [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] شود و [illegible] باشد [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] اما [illegible] در آن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] ضماد کنند [illegible]
[illegible] آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] گفته اند که [illegible] شود و [illegible]
و این [illegible]
[illegible] بسیار [illegible]
[illegible] بود و اگر [illegible] شود [illegible]

کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر با آن رسند خشوع و تملق
کنند بی حرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود و پیشتر قبل از استحکام
بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده شده کلب کلب را بعد از یک هفته یا دو هفته یا چهار هفته
و گاه بود که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بسبب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سودا و بیند
حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هرچه بینند و در حال
او را این سکوت نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن با آنکه عطش غلبه بود شمردن و ازین سبب از شرب آب باز ماندن و هرگاه
که با همه تشنگی رسد امید صحت باید کی ندارند اگر روی خود را در آینه نشناسد و سگی مثل او گردد و هرگاه
چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و
هرکرا بگزد او را نیز این حالت عارض شود و همچنین بود هرکه پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید
و گاه بود که در بول معضوض چیزها بهیئه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گزنده کلب است یا غیر آن
پاره نان یا پر رطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده کرده باشند و پیش سگی اندازند و اگر بخورد سگ دیوانه
نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد یا نخورد و بمیرد دیوانه بود
علاجش موضع گزیده را کشاده کرده باشند و حجامت بمص نمایند یا پیاز یا سیر کوفته با سرکه و روغن گل و سفیداب شسته
ضماد نمایند یا جاوشیر با سرکه سوده و با زفت گداخته مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک یکجا کوفته
با خاکستر چوب بی زخم کرده ضماد نمایند و تا سه روز این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز کشاد گردانیدن
دهن جراحت فایده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه بینند که آثار اندمال پیدا شده
یا ادویه مذکوره ضماد نمایند تا بکشاید و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا استعمال باید نمود و دواء الذراریح
دواء السرطان بدهند و دواء الذراریح فربه و بزرگ و سر و پا جدا کرده انداخته یک مثقال عدس مقشر
یک مثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ نرم کوفته با سرشته قرصها سازند و هر روز
صبح و شام دو دانگ با آب گرم بنوشند و اگر در مثانه درد پیدا شود طبیخ عدس و روغن بادام شیرین یا
روغن گاو علاج کنند و هر روز که دواء الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن نشینند تا در آبزن بول کنند
و از سرما نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش و اسفناج باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر
دواء الذراریح بگیرند و ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد و یک شبانه روز در دوغ نهند

دواء الذراریح

پس روغن را بریزند و روغن تازه داخل کنند و بعد از یک شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس فربیون را بریح
در سایه خشک کنند و با دو وزن آن عدس مقشر بسایند و قرصها سازند شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند
و اقاقون مذکور عمل کنند نسخه دواء السرطان بگیرند سرطان نهری ماده علامت مادگی آن آنست
که حوالی و زبان فرج بزرگ از آن آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنها ببندازند و سنجاکستر و نیکو پاک
بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب به
تنوری که در آن پخته باشند بنهند پس ده جزو از این و پنج جزو کندر و پنج جزو جنطیانا نیکو کوفته بیخته
هر روز صبح و شام دو درم با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس از این دارو بخورد در آخر سه روز از
آب ایمن شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند
بعضی شق نه اسکاف نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید
نه افتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عفص شکل اجوف ها سازند و پر آب کرده بطریق
آن امر فرمایند یا مشربه سازند سر تنگ که لوله دراز در آن نشانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بی علم
فرو رود و آب انار بنوشند تدبیر و یابس قرار از آن اولیست و اگر طبیعت بشود تنقیه بدن کنند و تدبیر بکار
و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فواکه کثیر الرطوبت مثل
خربزه و زردآلو و سنجد و انه و بر تخفیفات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و صندل و صندل
و مشک و عود و عنبر و بید و گل و سیب بهو امرود و گلاب معطر و خوشبو گردانند تدبیر شرب
سموم قی کردن با آب گرم است مکرر و روغن کنجد و شبت با طبیخ بزر الحیره و مسکه و روغن گاو خوردن
و از این طعام بسیار بناید خورد و اگر زهری لطفی بر آید فیها و الا که مضرت آن کنند تریاقی که زهر را
بقی بیرون آرد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال
بسیار شربتی یک درم و بعضی گفته اند که خیر الدواء فی الحال قذف سم کنند و بعد از آنکه ورقی استفراغ کرده با
قدر کشیر بدهند و بعضی قی فرمایند و اگر در زهر حکم بیرون بی المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم بود که آن
زهر بوده با نچه مخصوص آنست بآن معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور است این کتابها و اکثر

الحمد لله والمنة که کتاب مطلب علوی خان در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور ماه ۱۸۷۷ سنه طبع گردید فقط

رسالهٔ بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمد الله الحکیم الوهاب والصلوة علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی
آله الاطیاب الاطهار الاطباء الالباب اما بعد چنین گوید بنده مسکین محمد بدر الدین بن
خواجه جمال الدین [illegible] غفر الله له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چند است مسمی به
تحفة السلطان فی ضروریات البحران که از رسالات [illegible] الاوستاد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

رسائل مطبوعهٔ طبیه که از قالب طبع برآورده بودند در قالب تحریر ریخته شده با توفیق
الا باید التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند
و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی و معنی آن شدت تحولست
و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علت بدن بسبب
و ریدن بسیار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
و طبیعت را بپادشاه حامی بدن و ایکه سلطان هم یوم البحران را بروز مقابله و قتال ایشان
هنگام کارزار لاعوان السلطان را دفعةً یا تدریجاً غالب باشد تا هم را یا قهر یا بالعکس
و از این اقسام تغیر بیشتر گانه هویدا میشود و همچنانکه در روز قتال از نظر غبار پاچنگی هر دو
مهیا باشد و امور هولناک ناشد آوازها سخت و چیزهای وحشت آمیز خوف و تحیر پیش
می آید همچنان درین روز بیمار قسم اضطرابات و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و
شنیدن آوازها جنون و دمی و غیره ذلک [illegible] انفعال بمرض لاحق میشود پس روز یکه
بحران واقع شود مریض را بهیچ چیز تحریک نفرمایند زیرا که تحریک منافی اگر موافق تحریک
طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و در زمان مخالفت ضعف و سلب قوت و هلاک
است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت
از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود و بازمی ماند و بحران جید و اخراج ماده
و استیصال مرض بوجه اکمل نشود و ازین وجه در روز بحران از مسهلات و مقیات
بل از حرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از اغذیه باز دارند الا
بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فایده ای باید که
بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج قسمست یعنی با استهال و قی و رعاف و ادرار و عرق و

بحران که بعرق و ادرار ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند
و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران اتقدم اعراض لازم
ست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر به شب
واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یکی از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم
میشوند مثلاً علامات قی ضیق النفس و غثیان و انقلاب نفس و تلخی دهن و درد فم معده
و اختلاج آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد
امعا و ثقل بطن و تمدد شراسیف بطرف اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز
و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض صغیر و قوی و صلابت آن
و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتغال سر و اشکال بنات ریق رو بروی چشم
و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً
وقتیکه بیمار جوان باشد و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و
عدم اسهال یا دو یا طرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت
عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجبات بلکه
بعض علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع
ماده نماید عین مقصود و مراد است الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج
باعانت طبع شود و در صورتیکه طبیعت جهد کند ماده را بسیار اخراج و بسبب
ضعف خود استیصال آن نتواند کرد فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود
چهار مرتبه باشد ابتدا تزید انتها انحطاط بحران در انحطاط می شود و بحران
تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید

[illegible]

آید ناقص و ردی بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزها بحران باشد که آنرا ایام الباحوریه
نیز گویند و بعضی روزها خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و
بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بجهت انحراف بحران در آن روز واقع می شود و
آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامی که در آن بحران افتد تام و نیک باشد یازده
روز است چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی ام
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ ابیات را [illegible] یاد کرده شد [illegible]
دال زا و یا و دال و کاف و کا [illegible] کاف و دال و کاف زا [illegible]
لام الف یا لام دال و لام زا [illegible] میم ایام بحارین اگر [illegible]
و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامی که در آن
بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت است [illegible] و ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و یازدهم
و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و ایامی که در آن بحران نباشد سیزده روز است بیست و دوم
بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و پنجم و سی و ششم
سی و هشتم و سی و نهم و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع مشتمل [illegible] موافق اکثر اطبا [illegible]

جدول ایام بحران و سهل و واقع الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق قول اکثر اطبا

۱	بحران	۶	بحران [illegible]	۱۱	بحران [illegible]	۱۶	[illegible]	۲۱	بحران [illegible]	۲۶	[illegible]	۳۱	بحران	۳۶	[illegible]
۲	بحران	۷	بحران [illegible]	۱۲	[illegible]	۱۷	بحران	۲۲	[illegible]	۲۷	بحران	۳۲	[illegible]	۳۷	بحران
۳	بحران	۸	[illegible]	۱۳	بحران [illegible]	۱۸	بحران	۲۳	[illegible]	۲۸	[illegible]	۳۳	[illegible]	۳۸	[illegible]
۴	بحران	۹	بحران	۱۴	بحران [illegible]	۱۹	[illegible]	۲۴	بحران	۲۹	[illegible]	۳۴	بحران	۳۹	[illegible]
۵	[illegible]	۱۰	[illegible] بالاتصال	۱۵	[illegible]	۲۰	بحران	۲۵	[illegible]	۳۰	[illegible]	۳۵	[illegible]	۴۰	بحران

[illegible]

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامت بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بدان گواهی داده باشد و آن روز را روز بحران هم بود فائده این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع می شود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه چون هفت نوبه غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران باین هفت ماه باشد یا بین هفت سال یا بین از چهارده سال یا بیست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز صد و شصتم و هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت نوبت حکم واقع نشود فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل شمار میگیرند و اگر بعد از انتصاف نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً سبب این نیست که یوم بلیله نزد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر است باقی بر اهل این اکثر امور مذکوره خصوصاً علامات وقوع بحران و حسابش اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایت البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است این قدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

الحمد لله والمنه که رساله هذا البحران تمام و تصحیح ما لا کلام بماه مئی سنه ۱۹۲۲ عیسوی
بمطبع منشی نولکشور باهتمام کمال لاله بشیشر دیال بمقام کانپور رونق طبع یافت

مثنوی اشتر نظم تصنیف مولوی محمد نعیم سیمابی پوری
مثنوی قضا و قدر تصنیف میر علی رضا متخلص بعلی
نالۂ منظور تصنیف سید منظور احمد صاحب
بابت تصوف میں ہے —
شکرستان خیال و خوان نعمت دو کتابیں ہیں
کتاب اول تصنیف ملا ذوقی اور خوان نعمت میں کلیات قاسم ذوقی
مثنوی زلالی مسمی بمحمود و محشی ہے —
قصائد عرفی مشہور کتاب درسی ہے —
ساقی نامہ ظہوری مشہور کتاب تصنیف
ملا ظہوری کا ہے —
مثنوی ولی رام — عرف چشمۂ عرفان
تصنیف ولی رام —

مثنوی زاد المسافرین تصنیف ملا حسین
واعظ کاشفی —
قران السعدین از تصنیف حضرت امیر خسرو دہلوی —
قصائد بدر چاچ مشہور کتاب ہے —
شرح قصائد بدر چاچ معروف بہ شرح
عثمان خانی شارح اسکے مولوی محمد عثمان خان
شہید مدار المہام رامپور اس شرح کے ضمن میں
عمدہ رسالے ہر علم و فن کے ہیں خصوصاً رسالہ معما
رموز طلسم قابل دید ہیں —
بہار دانش کلاں نہایت صحیح و خوشخط تصنیف
مولوی عنایت اللہ —
ایضاً — خورد — تصنیف ایضاً

کلیات و دواوین فارسی

دیوان حافظ محشی — مشہور دیوان
حافظ شیرازی کا ہے —
ایضاً محشی مطبوعہ عمدہ نہایت خوشخط
طبع ہوا ہے کاغذ گندہ ولایتی —
ایضاً — کاغذ سفید گندہ —
ایضاً — کاغذ سیمی خانی —
شرح دیوان حافظ با حل معانی و مصطلحات
صوفیہ از مولوی صادق علی صاحب —
کلیات حزین یہ ایک مجموعہ غرائب روزگار از
طبع سخن آفرین شیخ محمد علی حزین اس مجموعہ میں
کتب ذیل شامل ہیں —
سوانح عمری حضرت مصنف تواریخ سلاطین قصائد
تشبیہ آئمہ اطہار دیوان و مثنویات مثل چمن و انجمن
و مثنوی خرابات فرہنگ نامہ تذکرۃ العاشقین وغیرہ
کلیات میرزا بیدل — اس کلیات میں
چار کتابیں ہیں —
نکات بیدل رقعات بیدل دیوان بیدل عناصر بیدل
دیوان بیدل اسکے حاشیہ پر نکات بیدل ہو اول نسخہ

قلمی نہایت عمدہ بہم پہونچا تھا واسطے ملاحظہ
شائقین کے طبع ہوا ہے —
کلیات سعدی شیرازی — حاوی رسائل
مفصلہ ذیل ہیں —
دیباچہ کلیات کریما گلستان بوستان قصائد عربیہ
قصائد فارسیہ مراثی ترجیعات طیبات بدایع خواتیم
غزلیات قدیم صاحبیہ مفردات قطعات رباعیات
مثنویات مقطعات مطائبات ہزلیات خاتمہ —
کلیات سعدی مطبوعہ جدید —
دیوان مخفی تصنیف مخفی رشتی یہ اوستاد
اہل زبان ہوتا رشت نام مقام کا ہے ولایت
فارس میں یہ نادر الوقت ہیں اور اسکو کلام
زیب النساء بیگم کا سمجھنا غلطی ہے تذکروں سے ثابت ہے
دیوان خواجہ معین الدین چشتی ایک
نایاب ہے صفت یہ تصنیف حضرت خواجہ صاحب
ایجنسی ہے اس مطبع کو ملا تبرکاً طبع ہوا
دیوان حضرت غوث الاعظم مشتمل نصائح
گیلانی پیران پیر —

کلیات نظم غالب فارسی عالی جناب مرزا اسد اللہ خان بہادر دہلوی کا کلیات نظم

دیوان غنی مصنفہ ملا محمد طاہر غنی۔

دیوان موزون من نتائج خیالات عالیجناب راجہ رام نرائن صاحب

دیوان صائب منتخبہ دیوان ہے

دیوان ناصر علی مشہور شاعر یادگار زمانہ متاخرین سے ہے

قصائد مدحیہ نظامی عمدہ عمدہ قصائد فارسی و اردو ہیں۔

دیوان تفتہ منشی ہرگوپال صاحب تخلص تفتہ تلمیذ غالب دہلوی

جوہر منظم دیوان مرزا گل محمد خان ناطق مکرانی اور اودے ساتھ لکشمی جواہر سنگھ جوہر تخلص کا کلام فارسی

کلیات صائب ۔ کامل از نتائج طبع مرزا محمد علی صائب تبریزی مشاہیر شعرا سے تھے۔

دیوان کشفی مولوی سلامت اللہ صفی کاکوروی

دیوان ہلالی مشہور استاد اہل زبان ہے مطبوعہ مطبع نظامی سے

گلشن بیخار نواب محمد مصطفیٰ خان صاحب بہادر شیفتہ دہلوی کی تالیفات سے تذکرہ شعرائے متقدمین کا ہے۔

دیوان نویدی ۔ فارسی غزلیں و قصیدے مرزا اطفان نویدی تخلص شاعر کی تصنیف مطبع سعدی

خیال بیخود ہی بہایت عمدہ مذاق کی کتاب تصنیفات منشی سقیل سنگھ صاحب مرحوم فارسی و بیخود تخلص یادگار ہے۔

کلیات امیر خسرو دہلوی مجموعہ چار دیوان

دیوان تحفۃ الصغر ۔ جو کلام مصنف نے صغر سن میں فرمایا

دیوان وسط الحیوۃ ۔ کلام جوانی سوا دیوان غرۃ الکمال جو کمال عمر کی چالیس سن میں فرمایا دیوان بقیہ نقیہ جو کہ پیری میں تصنیف فرمایا۔

کلیات جامی ۔ کلیات ولایت کے خط کا پورا لکھا ہوا ہم پہنچا اسی کی نقل ہو کر چھپا۔

قند پارسی مجموعہ منتخبات کلام شعرائے نامی مؤلفہ مولوی عبد الغفور خان صاحب بہادر تخلص بہ نساخ

کلیات نظیری نیشاپوری مع شرح طبع ہوا ہے

تذکرہ حسینی مؤلفہ میر حسین دوست سنبھلی اول مناقب جناب امیر المومنین علی علیہ السلام سے ابتدا کی پھر بہت سے اولیائے کرام اور اہل اللہ عظام کا تذکرہ ہے

قصائد پر فوائد ۔ مصنفہ منشی سندر لال صاحب بہجت

کتب و دواوین اردو و فارسی

بہارستان سخن ۔ اردو و ناسخ و آتش وغیرہ کی بطرح غزلیں مطبوعہ

دیوان مخزن فصاحت تصنیف منشی جواہر سنگھ جوہر

دیوان گویا تصنیف فقیر محمد خان بہادر گویا شاگرد خواجہ وزیر

دیوان رند تصنیف نواب سید محمد خان بہادر لکھنوی شاگرد آتش

کلیات ناسخ کلیات شیخ امام بخش ناسخ کے دیوان خوش وحاشیہ ہیں۔

کلیات آتش تصنیف خواجہ حیدر علی آتش لکھنوی

کلیات نظام ۔ اردو یہ کلیات بلاغت نکات از کلام معجز نظام جناب نظام الدولہ نواب محمد مردان علیخان بہادر نظام

دیوان اسیر منشی مظفر علی صاحب اسیر شاعر نامور